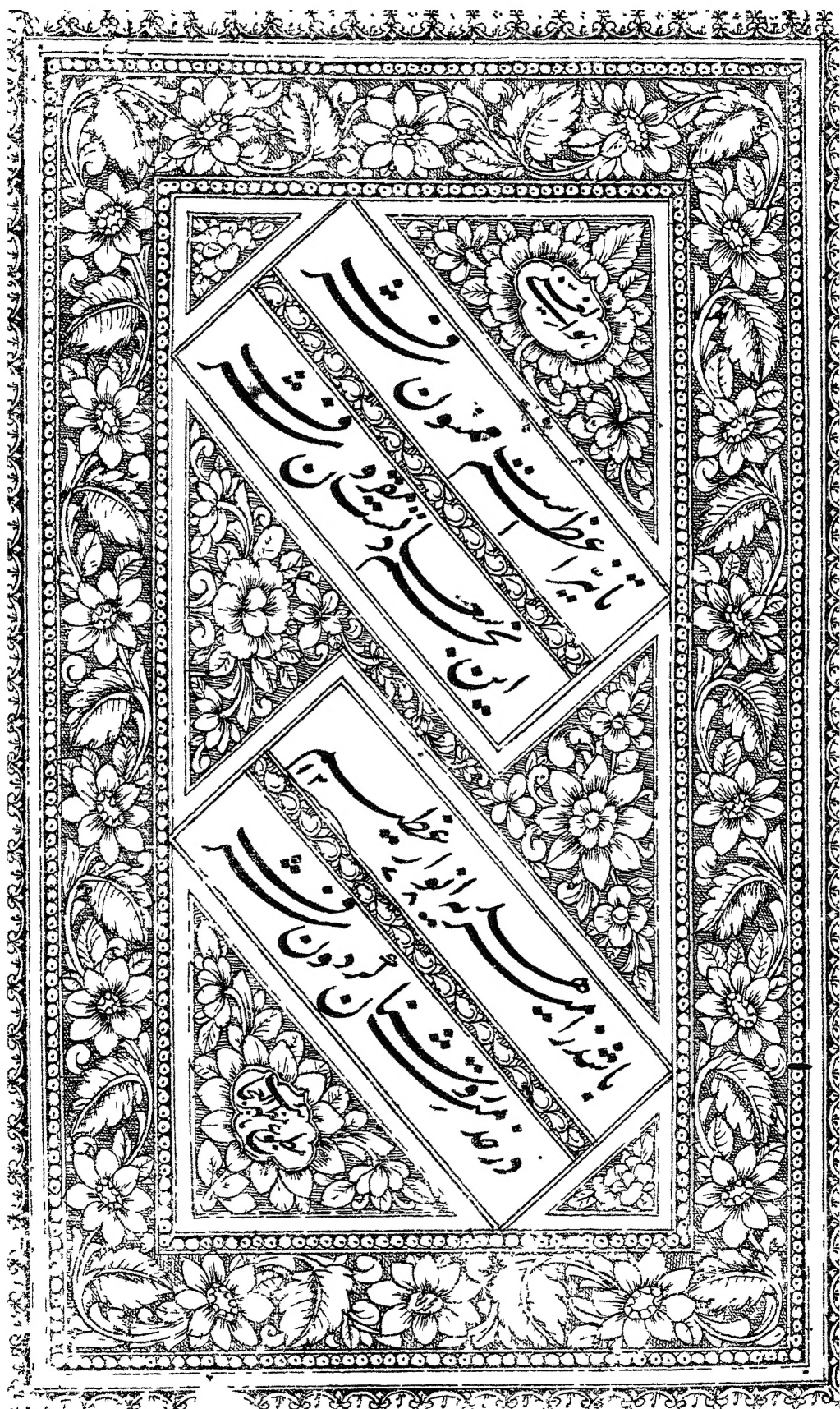




1470  
/ 5









بسم الله الرحمن الرحيم  
 في فضل يومين كشأ الله في الفضل العظيم

رساله مولف امير کشورستان سخن سکنر مملکت علم و فن عالم الاشکوه رفیع المقام  
 ناظم حقائق پژوهه بلین الکلام مخترع اعاجیب نافع مبدع هالیب بل جامع کمالات  
 و فضائل شکیب اقبال امانت الحری بالجر و التفاضل و العرف الخیر جناب عطیت  
 باب مولوی محمد عبد الغنی خان بهادر للخلص بهامیر آدام الله فیوضهم موعود

# الحفظ الزوار

در شرح قصیده غنیه عاطله و رد اعراضات مہربان طبع محویہ بر دلایل معقول  
 منقول یعنی آیات و اخبار و صرف و نحو و لغت و معانی و اصول مستندہ  
 بدستخط و موافقہ جمیل علمای کرام و فضلاء عظام از اہل مدرس و سید و تلمیذ قاہرہ  
 و فانی و صدوق و کمالہ و غیرہ بجز روایتہا مذکورہ نیاز آئین سید شہاب الدین عفی عنہ

در مطبع مطبعہ التجارہ مدنیہ حیدرآباد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي علم بالقلم علم الإنسان ما لم يعلم والصلوة والسلام  
على رسوله الأجل الأعظم أفصح العرب العجم اللغات جوامع الكلم  
محمد شفيع الأئم وعلى آلِهِ ذِي الْعَدْلِ وَالْكَرَمِ وَصَحْبِهِ صَلَاحِ  
السَّيْفِ الْقَلَمِ أَمَا بَعْدُ زَاوِي شَيْنِ نَجْمِ ارباب فضل وكمال و خوشه چین خرم  
اصحاب فیل و قال محمد عبد الغنی التلخیص امیر غفر الله العذیر این سکنه جنگ  
بها و بره و منخور و وضع ضامره خوشید نظائر و شن طبعان معنی بین و فیه سخنان نصفت  
آنین میگردانده پیش ازین مطابق مضمون این باعی ملوفه عالم آئینه کمالات بود و  
طوطی صفت بلب مقالات بود و تا درس صفای نطق و شن کنی و تحصیل کمال از  
محالات بود و شمع فکر قصیده معریه نعتیه و برزم صنعت حروف عاظمه سوخته بود و

و از لواحق برکات نعت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم سعادت غراندخته  
 از آنجا که در غفلت ابا و کون و فساد نشسته و غنا و موجب سرگشته است و شراره  
 عجب و پندار برق سرمایه نور سواد حرد اینها غلام احمد صاحب طالب العلم بهشتی  
 ناز حسد و عتاف قصیده نعتیه را مورد اعتراضات و ایهیه ساخت و بنا بر استحصال  
 افتخار عارض بلقب معترض باشتهار اعتراض نامه پرداخت بعد سنج این اقمه باشد  
 بعضی اجاب یک رنگ توفیق آهنگ شرح قصیده مزبوره بتوضیح محاورات و تنقیح لغات  
 و تخریر ترکیب و قواعد و اعاجیب فوائد بآئین بین ترتیب و ادا و رد و اعتراضات  
 و تفسیر جوابات آن بدلائل سنیه احادیث نبویه و آیات قرآنی و مسائل بشیوه صرف  
 و نحو و لغت و اصول و معانی بوجه متعدد و طرُق متفرقه نموده مثل انوار عظیم  
 در شرح قصیده نعت رسول کریم نبی آدم هر گاه چهل علای فلک اشتباه بلند  
 مقدار از فضیله مدراس و دیگر امصار از الجین قدر و انصاف ملاحظه فرمودند  
 و تخریر عبارات کوکب تصویر و ثبت مواسیر ثوابت نظیر از راه و فور کرم و الطاف  
 سنگاه افروزی این ایوان رفیع البیان نمودند رساله را بمحضور لامع النور فضائل معهود  
 بندگان عالی حضرت نواب امیر الہند عظیم جاہ سراج الامراء عمدة الملک اسد الدولہ  
 غلام محمد علیخان بہادر و والفقر جنگ مظلم العالی المتعالی گذرانیدم و حسب

نور افشانی حکیم جهان مطاع حضور معظم الیه برای بدیئر روشن مزار جان زمان و بزرگ  
رفت نشان بجلوه گاه انطباع رسانیدم والحمد لله علی ذلک

## قال في القصيدة

اکمل الدهر أحلا کرم : لرسول محترم کلام : نیکبش اینکه  
اکمل الدهر خبر مقدم است و اکمل الا کرم خبر ثانی یا خبر مبتدأ محذوف که هو است  
و کلام برای ابتدا و رسول با متعلق آن موصوف و مکر صفت و کلام لایم جار معنی  
الی کما فی قوله تعالی **بَارِئٌ رَبِّکَ وَحَىٰ لَهَا ۤای الیها** و کتوله عز  
شانه کل حجری **کَجَلٍ مُّسْتَمِیٍّ** ای الی اجل و آتم جمع است مجرور و جا  
با مجرور متعلق بر رسول و آن با صفت و متعلق مبتدأ موضوع و مبتدأ با خبر جمله اسمیه ابتدائیه

**قول المعترض** در مصرع اول اکمل الدهر منافی مدح محذوف

است می باید که اکمل کل بنویسد **اقول** را و عا معترض منافی لغت و  
قانون عربیست چه و هر معنی روزگار و راز و همیشه آمد کذا فی الصراح و القفا

نه زمانه موجود و قال الله تعالی **هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ**  
**لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مَّا ذُکِّرَ** و فی الحدیث **لَا تَسْبُو الدَّهْرَ** و در شرح  
مصرع قصیده برده و البحر فی کرم و الدهر فی فهم شارح قاضی قضا



علیٰ صاحب قدس سره الدبر را زمان مطلق نوشته علاوه اینکه لام تعریف برای  
 جنس و نفس حقیقت مطلقه می آید نحو الرجل خیر من المرأة ای جنس الرجل  
 خیر من جنس المرأة و برای استغراق نیز که شمول آن در ضمن جمیع افراد  
 بود و نحو عالم الغیب الشهادة ای عالم کل غیب شهادة و گاهی عوض  
 مضاف باشد نحو والعاقبة للمتقین ای حسن العاقبة و گاهی عوض مضاف  
 الیه کافی الصلوة علی رسوله ای صلوة الله پس معنی اکمل الدبر اکمل  
 کل دهر میشود از اینجا که معنی عموم گوشه بوش معترض زبیده الدبر را عصر خاص قرار  
 داده تجویز تبدیل الدبر که ظرف کل کلمات است بلفظ کل نبوده فلان معنی  
 للتعریض هم سنا و تمجید کل عصر در معنی زیر که عصر با دهر مترادف و **ادویه**  
 در مصرع ثانی صله تکریم که متعدی بنفسه است بلام آورده این هم خلاف محاوره و  
 غلط است **اقول** چون سابقا مذکور شد که لام لام متعلق بر رسول است  
 پس لفظ مکرم که متعدی بنفسه است علی حاله ماند و لام بسبب بون لام آن بعضی الی الله  
 نگزید بلکه از تعلقات ضروری رسول و مکمل معنی آنست فافهم **قال طاع**  
**لله ما اطاع له** سلم الهم کوله سلم الطوع فرمان برداری کرد  
 طاع بطوع کما یقول وصلته باللام کذا فی الاصرار وما

موصوله بمعنی مَنْ كما قال تعالى والسماء وما بينهما والأرض وما تحتهما  
 ونفس ماسونها فما في الثلاثة بمعنى من كذا في الجلالين  
 وغيره واطاع من الاطاعة بمعنى طاع نیز متعدی است كذا في الصرا  
 وغيره ودرین مصرع اتباع مضمون آیه کریمه و مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ  
 اللَّهَ کرده شد و سلم از سلامتی بی گزند شدن و ربائی یافتن از باب عاقل  
 خود جزای مقدم و اللهم منصوب برزع خافض و این بیشتر است در کلام عرب  
 نحو قوله تعالى لا تعدنَّ لهم صراطك المستقيم ای علی صراطك  
 ولو حرف شرط و له بمعنی علیه تعلی بسم و تقدیش از جهت ظرفیت و الظرف  
 ما یتوسع فيه ما لا یتوسع فی غیره و فصل در لو و فعل مدخول با جازیه  
 است بدلیل قول جل مجده و لو أنتم تملكون و این مصرع مقتبس  
 از مضمون حدیث من عسرت علیه حاجة فلیکنز بالصلاة علی  
 فانما تكشف لهموم الحدیث علی القول یترا د فی الصلوة  
 و السلام و در هر دو مصرع صنعت اشتقاق است چه طاع و اطاع و در  
 مصرع اول و سلم و در مصرع ثانی شجدا اشتقاق اند **فقی له**  
 بجای لفظ اطاع له اطاعه بلا واسطه لام می باید چرا که اطاع متعدی

بنفسه می آید نه بواسطه صرف جبر چنانچه قوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا

الرَّسُولَ الخ بران دلیل برین است **اقول** اطاع بمعنی طاع کاد

بمعنی حسی بنا بر موافقت و مصد رآن اطاعه نیز متعدی است همچو طوع که

صله آن بالام است کما هر پس چون متضمن معنی ثلاثی شد صله آن بالام روا گردید

موافقه للبحی و روا بود که لام زائد باشد چنانکه در رد ف لکم ای رد فکم

پس اطاع بمعنی اطاعه است و گاهی لام جابر برای تحسین کلام یا رعایت سجع و وزن

آید لکن اللام من جر و ف لزیهاده یجمعها قول الله لیوم تنسأه کما

فی قوله عز شانه یسبح لله ما فی السموات ای یسبح الله فاللام

زائده کذا فی الجلالین **قال** اسمه و مرده ماسوا الله و رأس

الاسلام حکم المحکم و اسمه مبتدا و ورد ماسوا الله خبر آن حکم

المحکم مبتدا و خبر و رأس الاسلام خبر مقدم و ورین مصرع تلخیص آنست که بحیا نکیا

بدن بی سر نمی تواند شد قیام اسلام نیز بی حکم محکم وی صلی الله علیه و سلم که بنزد

آنست نتواند شد **قول** اختصاص منافی مقام مدح باشد چرا که ازین لازم آید که

نام مبارک و و ماسوی ماسوی الله باشد حال آنکه حق سبحانه تعالی ذاکر است هرگز

را که ذکر حق میکند چنانچه آیه فا ذکر و فی ا ذکر کم بان ناطق است و سر و عالم



صلی اللہ علیہ وسلم اگر اسم حق اندر در شد کہ حق تعالیٰ ہم ذکر و یاد آن سرور عالم صلی اللہ

علیہ وسلم نماید و آیه اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتَهُ يَصلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ الْخَیْرِ بَرَان

و یس بن است **اقول** و رد و لغت پاره از خواندن و روزینه

و وظیفہ روزہ و جزآن یقال قرأت وردی حتی الدعاء بخلاف

ذکر کہ معنیش یاد گرفتن یاد آوردن یاد دادن آمد کفای الصراح والغیاث

و غیرهما و معنی آیه فاذا ذکر و نی اذکر کم اذکر و نی بالطاعة ای طیعونی

اذکر کم بالثواب ای اغفرکم وارحمکم کفای تفسیر الکشاف و

الملا رک قال فی الجلالین فاذا ذکر و نی بالصلوة والتسبیح ونحوه

اذکر کم قیل عنہ اجازیکم انتھی و تسبیه کلیه متفق علیہ فقیہی است کہ توصیف

خالق بصفات مخلوق نمودن کفر است زہی جسارت معترض کہ از راه حسد و عناد

و زور با آنکہ فعل لسان و خصیصہ ذوی العقول است از صفات خالق جل و علا قرار

داده در کفر صریح افتاد علاوہ بر آن معنی آیه فاذا ذکر و نی اذکر کم را بر خلاف

تفسیر معنی و رد و قرار داده تحریف معنی آیه قرآنی با وصف ہدایات قطعیم سبل

الکاشۃ فاعاذنا اللہ منہ چہ از عبارتش آو و زد و ذکر صریح میگردد و اگر نہ

و یلش بر دعویٰ منطبق نمیشود و آیه اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتَهُ يَصلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ

اخبار است برود و فرستادن بر بنی مختار علیه الصلوة و السلام و اظهار و جواب آن  
 کافه اهل اسلام اللهم صل على محمد و آله عدا مکارم و صالحة و اویل  
 و رد قول ما سوا که بالف نوشته شده می باید که بصورت یامر قوم گردد اقول

سَوِيٌّ بِمَعْنَى غَيْرِ تَقَالِ فِيهَا سَوِيٌّ كَرَضِيٌّ وَسَوِيٌّ كَهْدِيٌّ وَسَوَاءٌ  
كُتِبَ وَسَوَاءٌ كُتِبَ كَمَا فِي التَّصْرِيحِ وَالْفَوَائِدِ الضَّيَائِيَّةِ وَكَوْنُ لَفْظِ  
سَوِيٍّ بِالسَّبَبِ مُتَضَمِّنٌ لِمَعْنَى الْإِزْهَامِ بِنِيَاتٍ شَمْرُودَةٍ أَلَمْ يَخْطِ أَيْ مَعْنَى ابْتِغَاءِ

الف است چون اذا وانا كما في التصريح فعليه الرجوع الى المطبوعه  
ويمكن ايضا يكون سواء بالمد كما مر وقدما الف ثانيا را که متاخرين بصورت  
میں ابتر می نویسند غمی نویسند و بعضی هر دو را بصورت الف می نگارند پس الف تعریف  
سم جلاله سبب اتصالش ساقط شد و الف ثانی حرکت فتح یافت برای خفت و رفع  
تقاضای ساکنین یا نصب بنا بر ظرفیت و حرکت نامی اسم جلاله ساقط گشت و ف

[illegible][illegible]

واحدة منها وفي القراح كل وبعض معرفتان بلا الف ولا م وفيها  
 معنى الاضافه اضفت ولم تضاف انتهى وهو كذا تأكيد مبتدا والهم ماض  
 از الهام بمعنى ردول فكنون ضايعا لان حقيقة هر چیزی وضمير مستتر راجع بسوی  
 الله وضمير منصوب بطرف آن سرور صلی الله علیه وسلم یا سوی حکم و در صورت  
 انترتکیر شن باعتبار مضاف الیه یا لفظ کل و فعل یا فاعل و مفعول جمله گردیده خبر مبتدا  
 و له ای للنبی صلعم متعلق بحکم که فعل ضیعت از تعلیم شدی بد و مفعول مانند علمت  
 و ضمیرش راجع بسوی الله و العلوم مفعول اول و اعم مفعول ثانی ای اعلم  
 کل و اجمعه و پنجمین متعلما بعد از تعدیه آن بسوی مفعولین در کلام عرب شایسته  
 خوفان علمتموه لخالقا للتادیفی حسبه و نحو علمنی شیئا لله و

كقولهم ما علمت شيئا دليلا لاهلاك النفوس لا الفراق كما

والكتب المتداولة **قول** حکم العصر نیز منافی مع مدوح است که حکمتها

عصر تخصیص کرده و تخصیص غیر مناسب آن مدوح **میافول** هرگاه لفظ

حکم و عصر بجاظ معنی عام است و جمع بودن حکم و الف و لام جنسی العصر مقتضی عموم تخصیص

که غیر مناسب قرار داده متضویت **قول** و نیز ترجمه حکم بر آن مانوده خلا

لغت است **اقول** چون رافت معنی حکم و انش حقیقتا هر شیئی است

کافی التصراح وغیره و دانش حقیقتهای هر شیئی من حیث هی بی امر است محقق  
بجز از تعالی شایسته یکسوی بران مطلع نیست الا بوحی و الهام پس ترجمه اش بران نامند  
هرگز خلاف لغت نبود و آنچه در حاشیه تحت اعم بجای لفظ تاکید لفظ بدل نوشته شد  
بدان غلط استخارج است قطع نظر از ان لفظ بدل نه در متن قصیده مرقوم است نه در ترجمه  
و ترجمه اش بجمگی راز بابت تاکید بودن لفظ کل و دلالت صریح میکند فقیر **قول**

پس له علم العلوم که بصله لام ذکر کرده غلط و خلاف محاوره باشد **اقول**  
جوابش از ترکیب مذکور شرح بود است و نیز اینکه لم مفعول اول علم بود و ضمیر یکم در است  
منسوب باشد نه محرور زیرا که لام در ان ایست بدل لیل قوله تعالی یسبح  
لله الایة و سبح لله الایة فاللام زائدة کذا فی الجلالین و کقولهم  
لی یکنی ای یکفیه یا برای تخصیص چون لك نضلی و نیز زیادت لام بر  
تقویت عامل موزنی باشد کما قال فی وسط النحول تقویة العامل

الموخر **خوازکنتم** للرؤیا تعبرون ای ان کنتم تعبرون للرؤیا  
و تقدیم مفعول بر فعل برای اختصاص است چنانکه در آیاتک تعبدک و آیاتک استعین  
ای تخصک بالعبادة والاستعانة و اینچنین تقدیم را در نحو الخانامند کقولهم  
زیدنا علین فاما زید که در صریح بر فعل در میان مفعولین واقع گردیده چه العلم

مفعول ثان است و اعم حال از وی و مدار صحت اینچنین ترکیب برافاده معنی است

**قال** صعدا لعلهم مضعدا كغلا؛ لسموئرسوله الاعلم؛ صعد

فعل اضی از سماع مجنی مخ و حکمی سیبویه عن الخلیل فتح العین و سکونه

لا قضا حرف الحلق کشهد و شهد و شهد و جاء لازما ایضا

من نصرینصر لان فعود بالضم یحی لازما نحو فعد فعود او صعد

صعود **اقول** صعد بفتح عین نوشته است غلط کرده **اقول**

صحیح فتح عین آن از شرح بود است **قولی** در مصدر لا علی اضافت موصوف

سوی صفت است **اقول** آری اضافت موصوف سوی صفت اضافت

صفت بسوی موصوف هر دو بتاویل صحیحست مثل مسجد الجامع و جانب

الغربی و جرد قطیفه و اخلاق شایب هلا مذهب لبصرین

اما کوفیان جائز دارند بلا تاویل کذا فی الفوائد الضیائیة و المسالک

الیهیة **قولی** لفظا علی بصورت یا باید نوشت نه بالف چه الفیکه در موضع

رابع یا خامس کلمه افتد از یاء نوبند **اقول** لانسلم هلا مطلقا

زیر که الف ابع یا زائد از آن اگر بعد یا افتد بصورت خود آید فعل یا اسم غیر علم نحو

احیا و استحیا و صد یا کذا فی شروح الشافیه و الغایة و توفی

صعد و قد و فعد و قول  
انه فعل ماضی  
مصدر و یحیی علی  
فعل و موصوف  
مصادر و لا فعال  
اللان مفعول  
فعود او یجلس  
جلوس و اقصرای



جميع الغات را ثبات باشد يا زائد بدل از يابا يا نه بصورت الف نگارند وما ذلک

الا لتيسير الكاتب ولانه القياس هكذا في غاية البيان **قول**

و در مصرع ثانی مرج ضمیر رسول سابق مذکور است **اقول** هذا خلاف

جسيم وبهتان عظیم زیرا که لفظ الله مذکور است و بیت ثانی و ثلث و رابع

و خامس از قصیده و ضمیر رسول را مرجع است سو گمان لفظ صراحة پس کسیکه دیده بصیرت

دارد از مشاهده مرجع آن محروم نخواهد ماند و الیه المرجع والمآب و جای آن

بر سیاق کلام نیز میرود چنانکه در شرح ما را جامی گفته او من سیاق الکلام کقولی

نعالی ولا بویه لكل واحد منهما السدس لانه لما تقدم

ذكر الميراث دل على ان ثمة مورثا فكانه تقدم ذكره معنی

انتهی و در آیه کریمه اعدوا هو اقرب للتقو مرجع هو عدلی است که

از اعدوا متبادر میشود و هذا هو الظاهر **قال** كَرَّمَا كَلَامُ لَحْكَامِ

حُكَمَاءُ الْكِرَامِ صَارَ احْتَمًا **قول** بر لفظ لا فعل آن مقدم

نمیشود بلکه فعل لما عند وجود القرينة گاهی محذوف میشود و آن **اقول** فعل

مدخول لما حينئذ نیز گاهی محذوف بابتقرینه کافی المسالك الیهیه شعر

**اقول** لعبد الله لما سقاءنا؛ ونحن بواد عبد شمس هاشم؛

چنانکه فعل مدخول لما جازمه نحو شارفت لما دینته ولما ای لما ادخلها واینها مؤخر

مقدم فعل است وبعدها کان انده مقدر نحو القس ولو خاتما من حدیدا

ولو کان خاتما وذلک کثیر بعد لو وان الشرطیتین ولما یقار

علیه لتضمن معنی الشرط و فی الوسیط منها لما بمعنی جین و قیل

بمعنی اذ لا ضافتها الی الجملة واختصاصها بالماضی وتستعمل استعما

الشرط والجزاء انتهى هرگاه دخول آن بر فعل ماضی ضرورت تقدیر کان آن

گروید **قول** هرگاه ضمیر راجع سوی حکماست صار و ابا یگفت **اقول**

ان الفعل اذا اسند الى الجمع المكسر واسم الجنس فيجوز فيه التثنية

فیؤنث علی معنی الجماعه ویدکر علی معنی الجمع و فی الجمع الصبیح

يجوز ذلك على رأى البصريين لا ضرورة والضرورة تبعه

وعند الكوفيين يجوز تقديم الفاعل فتقول على انهم الزيدان

قام والزيدون قام بالافراد فيهما كما في التصريح وغيره چون بنوب

موقوفین حکماء فاعل مقدم صارت صار و اگر گفتن ضروری نیست فعليه نعلم

أم العلوم وآتيها **قول** در حکماء الکرام نیز اضافت موصوف سوی **صفت**

**اقول** بیان این معنی در شرح مصداق اعلى تفصیل کرده شد فليرجع اليه و





آفتاب و جزآن ولو آتبع جمع لامعه یعنی انوار مضاطرف ضمیر که راجع است بسو آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم و ساطعاً حال یعنی باللاتر و زنده و برآیند **قول** می باید که  
 ساطعه آید که فاعلش ضمیر راجع بسوی جمع ضمیر است **اقول** تذکیر ساطعاً باعتبار  
 مرجع ضمیر است و تقدیرش بغیرت رعایت وزن یا ساطعاً حال باشد از لامع و الفیاض  
 لوامعه ساطعه اما از جهت اسناد بسوی جمع کسر که مخیر است در تانیث و تذکیر  
 کما مر و بصفت ساطعه ساطعاً گفته شد و الا کوالی ان یکون ساطعاً صفة  
 المصدر المحذوف فی طلع طلوعاً ساطعاً کما فی قوله تعالی فما  
 ارسلناک الا کافّة اى ارساله کافّة پس در بصورت ساطعه گفتن اصلاً  
 لازم میاید **قول** تشبیه سلال ساد او دن خالی از تنقیص شان نبی نیست **اقول**  
 نام نبی کریم علیه الصلوٰة و التسلیم بی تعظیم گرفتن دور و دو سلام نفرستادن خالی از تنقیص  
 نیست چنانکه بعضی در سطر ۳ و ۵ و در سطر اول و در سطر ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ صفحه دوم  
 اعتراض نموده بطبعه خود نام رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بی صلوٰة نگاشته و پروا  
 تنقیص شان که از ان لازم میاید نداشته و تشبیه لوامع با سلال تنقیص شان نگاشته با  
 اگر وجوب باشد تاکید ارسال صلوٰة از آیه صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا  
 است و مذمت تارک ان بر اکثر احادیث وارد و کما قال النبی صلی الله علیه

وَسَلَّمَ مَنْ ذَكَرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَمْ يُصَلِّ عَلَى صَلَوةٍ تَامَّةٍ فَلَيْسَ مِنِّي

وَلَا اَنَا مِنْهُ الْحَدِيثُ پُوشیده سباده که تشبیه انوار آنحضرت صلی الله علیه و سلم با

ساده حدوث و عظمت است فقط از آنکه در حال عدم عالم نور آنحضرت صلی الله علیه و سلم

براقی ظهور و اعتدای یافت و اثبات آن بحديث كُنْتُ نَبِيًّا وَاذَا مِ بَيْنَ الْمَاءِ وَ

الطَّيْنِ گردیده پس هر که این خبر گوش بوش و زبیده چگونه نور پاک آنحضرت صلی

الله علیه و سلم پیش وی جلوه گر باشد و محسوس و مرئی گردد اگر چه فی الواقع ثابت و متحقق

است گرنه بیند بر وز شب پر چشم چشمه آفتاب را چه گناه و دور نیست

و چه تشبیه طلوع و ظهور است فقط چون زیندگاه سدل که در تشبیه و ران شجاعت

نه تشاکل و مائل و در مختصر معانی آورده ع بدأ الصبح كأن عرته هي

بياض في جهة الفرس فوق الدّرهم استعيرت لبياض الصبح

و در مدارج النبوه و در بیان تشبیه روی شریف با قمر نوشته که تشبیهات با این اشیا

که در صفات آنحضرت علیه السلام ثابت شده بر روش شعراست جرب عرف

و عادت و الایحی کمال از کمونات نیست که معا دل و مائل صفات خلقیه و خلقیه وی

صلی الله علیه و سلم باشد انتهى و مروی عن کعب بن مالک کان رسول

الله صلی الله علیه و سلم اذا ستر استنار وجهه كأنه قطعة

مقر درین حدیث تشبیه وی مبارک با پاره قمر وارو گشته و در حدیث ابی بکر صدیق رض  
تشبیه وی شریف بهاله قمر واقع شده با آنکه روی شریف سرور نام علیه الصلوٰه و السلام

اکمل و اتم انوار میداشت و در شرح بیت قصید برده کالزهر فی ثروف و البدر فی

شرف ؛ والبحر فی کرم و الدهر فی هم ؛ قاضی ارتضا علیخان صاحب

مغفور رقم نموده که این تشبیهات حسب تعارف عام برای توضیح بعضی اوصاف بنظر

اعوام اندمچنانکه حق جل مجدّه نور خود را بر مشکاة فیها مصباح تشبیل میداد و <sup>فصلت</sup>

مشبیه بر از مشبیه از ضروریات تشبیه است و آنچه نسبت روشنی قندیل را با نور رب جلجل

و اوصاف آن مظهر اتم را با این اشیا دنییه فانیه استی جای انصاف است نه موقع اعتساف

که تشبیه افضل کائنات علیه الصلوٰه و التحیات باشکوفه و بدو دریا و زمانه کبریا کی

ازینها لیاقت تشبیه ندارد و او باشد و تشبیه انوار آنحضرت علیه السلام با هلال که اصل

قمر و زائد النور است و را غافل معان و ظهور تقیض شان و بیجا بود و فکرم قول **لیرزجه**

هلال ماه تمام نموده شد و این نیز غلط محض است **اقول** هلال با کسره نونا

سه شب ثم هو قمر هکذا فی الصراح و از ترجمه واضح میشود که مقصود شاعر از

هلال قمر است چه آیر او شن نسبت متغ بود **قال** مَالِكِ الْمَلِكِ حَالِکَا

اسمره ؛ لِسَمَاءِ الْعَلَاکَ کَلِمَ ؛ ازین بیت ابتدای حال معراج بافتباسن <sup>ای</sup> کرمه

سبحان الذي اسلم اليه كروه **قول** لفظ كلم متعدي بمفعول بنفسه مشيوع

**اقول** لفظ كلم اگر چه بیشتر متعدي بنفسه آمده اما گاهی صله آن با حرف جر می

آید نحو قلت به یعنی سخن گفتن با او و قلت لك بمعنی قلت لك و قوله

ع لقد كلم لي القوم اذا ركبوا يا لام وركلم لـ زائد باشد چنانکه در علم

گذشت و ایرادش جهت تقدیم مفعول که برای اغراض می باشد کافی مختصر العا

والتقديم قد يكون لاغراض اخر كجرح الاهتمام والتبرك والاستلذا

وموافقه كلام السامع وضرة الشعر والسمع والفاصلة استه

بس چنین تعریضات معترض شعر نامحاوره وانی دست **شعر** لو كان

يدري ما المحاوره ما لشتكى ؛ و لكان لو علم الكلام مكلي **قال**

سأل الواحد رسول العصر وعلا لله مادعا لام **قول** بجای

رسول العصر رسول شد می آید چاره رسول العصر مفهوم نمیشود که آنحضرت در زمان باقی

و لاحق الی یوم القیام نیز منصف بر سالت اند **اقول** معترض کلم از لفظ العصر

زمانه موجود و روزگار مجهود تصور نموده صراحت خلاف لغت است چه عصر بمعنی زمانه

مطلق آمده و علاوه اینکه الف لام استغراقی موبدان شده همچنانکه تحقیقش در کمال

الد هرگز نیست پس هر که فوائد حرف تعریف و مدلول عصر را درک نماید بتبدیل

العصر بخیر کند چرا که تبدیل در حین قیام بود و لفظ موجود قباحی نیست **قول** پس لازم

آنکه با فرض عصر مدوح صفت رسالت هم از آن منفک گردد و نفوذ بالله من هذا

الاعتقاد **اقول** رسول صفت به است و عصر بمعنی روزگار مطلق مراد

و هر کذا فی الصراح والقاموس والف لام در آن برای جنس است یا استغراق

ای رسول جمیع العصر و کل واحد من العصر پس انکار صفت رسالت

از آنحضرت علیه الصلوة والسلام اصلا لازم نمی آید از آنکه وعده گرفتن او تعالی شان از

انبیا علیهم السلام در روز میثاق بر بیان آوردن و نصرت و او را با آنحضرت صلی الله

علیه وسلم از آیه شریفه **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ**

**حُكْمَةٍ لَكُمْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَتَطِيعُوهُ**

**الآیة** و محض رسالت سرور عالم صلی الله علیه وسلم پیش وجود عالم از آن لایح

پس یکم تخفیف است بر رسالت و از چگونگی لفظ رسول العصر انکار رسالت بتصور

نفوذ بالله من هذا الافتراء و بالفرض اگر الف و لام در العصر برای عهد باشد

قباحتی لازم نمی آید زیرا که بعثت و دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختصاص بعصر

دارد و چنانچه تعالی شان در آیه کریمه **وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** قسم با و

کرد بعصر و فی سلی الله علیه وسلم و مولانا شیخ عبدالحق دهلوی رح و در مدارج میفرماید هم



یا کوردی تعالیٰ در اینجا زبان سول چنانکه قسم خورد بجان می صلی الله علیه وسلم و کائنات

بِهَذَا الْبَلَدِ فَأَعُوذُ بِاللَّهِ الصَّمَدِ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ قَالَ

أَرْحَمَ لِلرَّسُولِ دَارِعًا كُلَّ وَلَدٍ أَدَمَ الْأَكْرَمِ أَرْحَمَ ماضٍ مَجْهُولٍ

ولام برای اختصاص بخو هذا الحصار للمسجد ودار عطا مستحق بحرمای

في داء عطاء و استعمال و اراگرچه بنیآمده لکن الاصح استعمال بدون فی

ونقل عن سیبویه ان استعمال بقی شاذ کذا فی شرح ملاجا

وكل مضاف سوى اولاد واولاد سوى آوم ومضاف بانضاً اليه موصوف ولا اكرم

صفت و مطابقت میان صفت و موصوف و تائید و تذکیر بسبب جمع مکسر بودن ال و لا و

ضروری نیست و موصوف با صفت مضایق الیه کل و کل با مضایق الیه مفعول بالهم سیم فاعله قوله

جمله از رحم چون دغانیه نیست بلکه خبریه مدحیه است پس چگونه بصیغه ماضی حکم استغاری

یا فتنِ جمیعِ اولادِ آدم در حشر که در زمانِ مستقبلِ قائم و بهر پاخواهد شد تواند کرد **اول**

چون چشمانه تعالی شاه حبیب خود علیه الصلوة والسلام را در شب مراجع از محلات بن

و در مخ و اهل آن آگاه فرمود و راسای با عیان که از شفاعت سر امر رحمت خواهد شد

پیشوی صلی اللہ علیہ وسلم مکشوف نمود چنانچہ صاحب مدارج وغیرہ ذکر کرده است

اگر خبر سنگاری عاصیان بسبب تیقن آن بی‌کلا باس به قطع نظر ازین ایراد باضی

در مقام سبیل سواى مواضع اربعه مشهوره معلومه مترض بقبریه سیاق ورجله خبر یکثیر الوقوع

است چنانچه در آیه مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ كَمَا فِي الْجَلالین لماخوفه

بالعذاب فقال ان كان ما يقول بن اخی حقا فانی اقتدی منه

بمالی وولدی نزل ما اغنی عنه ماله وما کسب ی ولده و غنی

بمعنی یغنی انتهی پس نظر بر تحقق وقوع شفاعت از وعدۀ رب العباد بمقتضای

اِنَّ اللَّهَ لَا یُخْلِفُ الْمِيعَادَ اُرجم یعنی اُرجم من عمل گشته واین بر سبیل تجریم است

کافی قوله علیه السلام مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ اى یقال قتل

لمن هو فربک الى القتل فهذا المجاز بطریق المصارفه کذا فحاشیه

عبد الرحمن و عبد الغفور و حدیث لِقُوا مَوْتَكُمْ کَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ ینزال است برین فلاخفاء فیہ عند من له طبع سلیم قوله

ترجمه اُرجم که ماضی است به و اُرسمند که مضارع است ننوده شده این هم خالی از مضیت

مگر آنکه مضویت آنهمه با کشف صحیح معلوم شده باشد **اقول** هرگاه از بیان

سابق ثابت شده که اُرجم معنی اُرجم است ترجمه اش بواُرسمند بوجه احسن مطابقت دارد و

جهت اطلاق عنقران بر اهل ایمان نزول اهل ایمان لغوی حدیث ما من عبد

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ مَاتَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَا دَخَلَ الْجَنَّةَ هَرگز حاجت به ثبوت

کاشف الغطا تبارک و تعالی غشاؤه البصار اهل رتباب را برادر و **قول نیز**

بمجلس اولاد اوم کافرین هم هستند و عدم مغفویت آنها بنقض قطعی ثابت شده **اقول**

معرض لفظ الاکرم را صفت اوم تصور نموده حالانکه صفت اولاد است کما مر فی الشرح

و درین اقتباس است از آیه لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ کَلَامَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و مر او از اولاد اکرم و نیجا

اهل تقوی اند بیل قول تعالی اِنْ اَکْرَمْتُمْ عَلٰی اللّٰهِ اَتْقٰی اَهْلَ تَقْوٰی بَرِّهٖ

نوع اند یکی امیاء علیهم السلام و دوم اولیا و صالحین و سوم بمصدق حدیث من شَهِدَ

اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ النَّارَ عَالِمًا

اند و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق فرقی نشده مذکوره ثابت است و بنده

از دلائل ساطعه که بر ثبوت شفاعت ناطق است مر قوم میشود قال الله تعالی عَسٰی

اَنْ يُعْیَنَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا و قال عز شانه و کسوف یُعْطِیْکَ

رَبُّکَ فَتَرْضٰی و فی الحدیث لقد سی کلهم یطلبون رضا

و انا اطلب رضائک و در صورت ایقاع الاکرم صفت از اوم چنانکه معرض

قرار داده نیز شفاعت آن شفیع کرم صلی الله علیه وسلم برای جمیع اولاد اوم موعود

ثابت است از آنکه شفاعت بر دو قسم است یکی کبری که عبارت از فرو نشاندن هوا

محشر و حرارت شمس و جزان است و این عام و شامل است بر جمیع مومنان و کافران



کما فی الحدیث اذ من دونه تحت لوائی و دیگر صغری که آن را  
 رسانیدن عامیان است از عذاب و دوزخ و این مخصوص است بمومنان بکافران چنانکه  
 سابق در صورت تخصیص مستطوریست در اینجا اگر صیغه غفر مستعمل می شد مخفویت همه  
 بنی آدم سبب آن عارض مفوم میگشت نه در آنهم که مشق از رحمت است و آیه  
 کریمه ما ارسلناک الا مریحمة للعالمین مصرح شمول و عموم رحمت آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم است بر جمیع عالمیان که همان وسیله جمیده در دنیا از مسخ صورت  
 نزول قهر و آفت که پیشتر جاری بود و در عقبی از هول و هیبت و استعداد و آزار  
 که بر آنها طاری باشد نجات یافتند و خواهند یافت پس معترض با وجود ثبوت و  
 تحقق شفاعت عاتقه از دلائل قاطعه قائل بآن نشده نفوذ بالله من هذا الا عتقا

**قول** بعض قطع ثبوت شده ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما  
 دون ذلك الا ینه **اقول** حق سبحانه تعالی قادر و توانا است که ما دون  
 شرک را بیاورد و اما حقوق عباد را بمقتضای حدیث و دیوان لایترک الله تعالی  
 ظلم العباد فیما بینهم حتی یقتضی بعضهم من بعض هرگز غفور نغیر باید  
 ما لم یقتض صاحب الحق **شعر** جوابا به تنجوا عقل فوربنا ؛  
 لعن عمل اسلفت لا غیر سأل ؛ **قال** سعد کل مسلم سلاک ؛

كامل الطوع مسلكك بالاسلم؛ ولفظ مسليم واسلم وملك وملك صنعت  
اشفاق است واز بخارج جمع نميد مناقب اصحاب اخيار و آل طهار رضی الله عنهم و شوم

**قول** در مسلك الاسلام اضافت موصوف سوی صفت لازم می آید باید که  
مسلكا اسلم مرقوم گردد **اقول** مقدمه هذا بطریق استقصاء و تحقیق مصدق

الاعلیٰ مسطور شد فلینظر الیه و نیز اینکه در رایه کریمه هدی و الی صراط الحمید  
اضافت موصوف سوی صفت است همچو مسلك الاسلام که ماثل آنست معنی و تفسیر  
و اگر در آن به صراط الله الحمید تقدیر کرده شود در مسلك الاسلام هم مسلك الدین الاسلام  
گفته آید و آنچه مترض بر فاعل اضافت بتجویز نموده از نا فهمی دست **قال** اطاع

او امر الحمید؛ هم اولوا الامر ام للعالم؛ اطاع ماضی و ضمیر آن ارجح  
سوی کل مسلم و او امر مضاف سوی رجاء و مراد از رجاء اصحاب کرام رضایند  
و درین اقتباس از آیه محمد رسول الله و الذین معه استدل

على الكفار رجاء بینهم اولا و هم مبتدا و اولو یعنی خدا و ندان مضاف  
سوی الامر و مضاف با مضاف الیه ذو الحال و ام حال و للعالم متعلق بان و حال  
با ذو الحال خبر مبتدا و مبتدا با خبر جمله **ستأنفه قول** لفظ ام که واحد است

بلفظ جمع می باید زیرا که فاعل ام ضمیر است راجع سوی اولوا الامر که جمع مذکر است

**اقول** چون مسلم است که ثبوت جمع بدون تحقق افراد ممکن نیست وجود فرد واحد  
 و ضمن جمع متحقق است هذا عند الضرورة علی مذهب البصریین  
 اما الکوفیون فیحوزونه کما تقدم ونظيره قوله تعالى خاشعاً  
 ابصارهم یخرجون که خاشعاً با وصف وحدت حال است از ضمیر جمع مذکر  
 که در یخرجون است کذا فی شرح القطر و اماست بر و هست صغری کما  
 الصلوة و کبری ففی الخلافه پس افراد ضمیر نظر برین است که هر هر فرد را از منته  
 منتظم علی سبیل الترتیب خلافت نموده لا علی طریق الاجتماع و هکذا  
 فی امامة الصلوة کلا یخفی **قال** صغره صحیح **أَوَّلُ الرَّجَاءِ**  
 عَمَرَ كَرَامِ الْأَمَمِ؛ صهره مبتدا و صحیح بمعنی حق و ثبت و ضمیر آن راجع  
 سوی صهره و فعل با فاعل خبر مبتدا و **أَوَّلُ الرَّجَاءِ** خبر مبتداً محذوف ای هو  
 و حذف مبتداً و قسم است جواز انحاء الهلال و الله و سورۃ انزلناها  
 و سلام قوم منکرون و وجوب او آن جائز است که بجای خبر غیر خبر واقع گردد  
 و آن مختص بچهار موضع است کما فی کتب النحو و امیر المومنین رحماً بود و خلفا  
 و اولیت حضرت ابی بکر و ثنیت حضرت عمر رضی الله عنهما ازین بیت صاف  
 ظاهر است و بر رعایت حروف غیر مجریده نام از اسمای خلفای عظام رضی الله عنهم  
 ظاهر شد

و نام جدنا حضرت عمر فاروق رضی که غیر منقوط است سطور گردید **قول** این چون

خبر جمله بود ضرورت که سوی مبتدا عایدی باشد و خبر و اینجا منقود است و تقدیر ضمیری

خواه مرفوع باشد یا منصوب نیز اینجا نمی تواند شد **اقول** ترکیب دیگر که از

سابق واضح تر است اینکه صهره مبتداست و اول الرّحماء خبر و جمله صحیح حال از

صهره یا از اول الرّحماء مقدم گردیده بر عایت وزن آما چون با ضی مثبت حالت فتح

شود اولش قد آرند و اینجا مقدم است بدلیل قول تعالی جاءکم حصرت

صدورکم ای قد حصرت هذا مذهب اکثر آما اخفش و کوفیان

تقدیرش اضروری نگونید هکذا فی الوسیط و المسالک بلهیه پس

درین صورت خبر جمله نبود و احتیاج بجائیدی ندارد و بر تقدیر سابق عائد موجود است

اگرچه در نظر معترض منقود و چنین تقریضات غلط بر عدم وقوف ترکیب نحوی

و بیستین است **قال** معهم اسم کلام الله؛ اسئل الله ما وراه

حکم؛ معهم ما سواهم الرّحماء؛ هم لدار السّلام صار علم؛ چون

در مناقب خلفای اربعه رضی کریم بیان محمّدیه باقیه از عشره مبشره که سعد

و سعید و ابوعبیده و طلحه و زبیر و عبدالرحمن علیهم الرضوان اند و اظهار بشارت خلد

بجای این بودیم لکن لکنایه ابلاغ من التصحیح **قول** لفظ صادر در مصرع ثانی

این بیت بلفظ جمع می باید که فاعلش ضمیر است راجع سوی مبتدا جمع مذکر اقول  
 مرجع ضمیر که رتجا است جمع مکسر است کخلفاء و ارجاع چنین ضمیر سوی جمع مکسر است  
 و اختلاف بصرین کوفین که از کتب تقدیم بنظر آورده بکرات مرقوم گردید

صَارَدَ اَلسَّلَامُ مَعْمُودًا لِرَسُولٍ وَاللَّهِ اَرْحَمُ ۚ وَلَدَّ لِلرَّسُولِ

وَالْكَرَّارِ اَكْرَمًا كُلِّ اَهْلِ اَرْكَرَمٍ ۚ وَلَدَّ ثَنِيَّةً مَذْكُورَ ضَمِيرِ اَنْ رَاجِعٌ سَوِي

ال که در بیت سابق مذکور است و لفظ آل از هم تطابق مضمون این بیت با حدیث الحسن

وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَا شَبَابِ هَذَا الْجَنَّةِ مَرَجٌ ضَمِيرِ ثَنِيَّةٍ گشت و ضمیر قبل الذکر

لازم نیامد علاوه اینکه در بعضی مواقع مرجع از دلالت سیاق متعین گردید و کما

مر بیانیه فی شرح الشعر السابع و ولد بشیر متعده آمده و گاهی لازم یعنی

پیداشدند و فرزند گردیدند حسن و حسین رضی الله عنهما مر رسول علیه السلام و علی

که مر الله وجهه را یا ثَنِيَّةً مذکر مجرول شقی از ولادت بعضی زادون یعنی زاده شدند

و فرزند کرده شدند و اگر ماکل اهل ادر کریم خبر مبتدا محذوف ای هما

**قول** نون ثَنِيَّةٍ و ولد که اصلش ولدان بود حذف کردن جایز نیست زیرا که

نون ثَنِيَّةٍ وقت مضاف شدن ثنی محذوف می شود و ولدان سوی لام که حرف

است چگونه مضاف گردد که جایز نیست **اقول** معترض کم و کذا را با وجود



بودن فعل و الرسول متعلق بآن مضاف و مضاف الیه فهم نموده بر حذف نون متعرض

شده از بنی استعداد خود خبر داده و کما لا یخفی علی الفطن السلیم قال

کَرَّمَ الْوَاحِدُ وَصَلَّاهُ لِلرَّسُولِ وَاللَّهِ سَلَّمَ بِكَرَمِ ماضی از تکریم و

الواحد فاعل آن و واو حرف عطف و صلی ماضی معروف از باب

تفعیل و محقق بود که ضمیر غائب مرفوع منفصل است فاعل آن راجع سوئی احد

و ایراد هو برای تاکید ضمیر متصل که در صلی است و اینچنین تاکید برای عطف اسم مظهر بر

اسم مضموری آید جهت تحقق مفهوم سند الیه بخویند قام هو و عمر و یا ادم استکن

انت و نرف جلد ثجته و قوله علیه السلام افضل ما قلت

انا و البتین من قبل لا اله الا الله و ربنا یورده نه قصدا

لکمال ظهور المسند الیه علی خلاف مقتضی الظاهر که در

شرح عقائد النسخی فیجاء لتكوين اذ لو تأخر لا تقدم

هو و فی الفوائد الضیائیة فی باب التنازع و یصح ان یکون

هو مع وقوعه فی ذلك الموضع معولا لكل واحد منهما

انتهی و حذف واو هو جایز است کما قال فی شرح المراح یحذف

واو هو اذا تعاقبت بشیء آخر لحصول كثرة الحروف بالمعانی

مع وقوع الواو على الطرف ففي الماء مضمومًا على حاله وفي  
 الصراح وربما حذفت من هو وهي الواو والياء في ضرورة  
 الشعر كما قال ع في بناء يشرب رجل قال قائل وقال ارسدك  
 اذ ومن هو اكا؛ وربما حذفوا الواو مع الحركة كما قال الشاع  
 في قول ع ومطوى مشتاقان كزارقان؛ قال الاخفش  
 وهذا في لغز ازد شتوة كثير انتهى وكتب بش در حين وقف بچنان بود  
 زیرا که اصالت واو و بای ضائر مختلفه است فقيل هما من نفس الكلمة و  
 قيل هما زائدان وهذا هو الظاهر من كلام سيبويه كذا ذكره  
 في غاية البيان والتباس كذا ضمير مرفوع ومنصوب ومجروح وميرود مرفوع شود  
 از دخول عوامل بابتقران معنى نحو نريد نصره وانا والاوه وانه ولازم در ارسو  
 جاست بمعنى على كما يقال تله للجبين اى صرعه على الجبين وكقول  
 تعالى يخرون للاذقان اى على الاذقان ونحو قوله عز شانه  
 وان ليس للاشجار الا ما سعى اى على الانسان وال باضاف ايه ان  
 معطوف بر رسول وان با معطوف متعلق وصل با فاعل ومتعلق جملة فعلية وعامة  
 وجملة سلم بتقدير حرف عطف معطوف بر ان كما في قوله تعالى وهو الغفور

الْوَدَّ وَذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدِ فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ فَتَقْدِيرُهُ خَلِي

الوَاحِدُ عَلَى رَسُولٍ وَالرَّسُولُ وَتَرْكِبُ دِيكَرِ اِيْنِكِهْ فَعْلٌ بِفَاعِلٍ وَمَفْعُولٌ مُخَوِّفٌ

باشد و صَلَّاهُ بَفَتْحِ اِفْعَلْ مَفْسَرَانِ بُوْدَايِ كَرَمِ الْوَاحِدِ وَصَلَّى صَلَوَةً صَلَّاهَا

بِحَرْجِ مِيَانِ مَفْسَرٍ وَمَفْسَرٍ رَوَايَتِ فَاَنَّهُ لَوْ ذَكَرَ الْمَفْسَرُ لَمِيقَ الْمَفْسَرِ

مُفْسِّرٌ بِلِصَارِ حُشْوَاهُ كَذَا فِي الْفَوَائِدِ الضَّيَاقِيَّةِ وَضَمِيرُ فَاعِلٍ كَهْ

وَرَصْلِي اِسْتِ رَاجِحِ طَرَفٍ وَاحِدٍ وَضَمِيرُ مَضْرُوبِ سَوِي صَلَوَةٍ وَالْفَاءُ اَنْ حَذَفَتْ

بِرَايِ تَخْفِيفِ چنانكه صاحب غايه گويد الف نحو ضربها و بها اگرچه اصلي و از ذات

كلمه است گمرازه قول ابی حنیان اشیرالدین محمد بن یوسف نحوی كه از ائمه مشایخ نحوی

و لغت بود زائد است قال ابو حنیان الالف فیها من ائدة تقوية

لحركة الهاء و در تیس فی شرح التسهیل و روجه غیر متعارفه وقف گفته كه گاهی

الف ضربه ها و هاء و چهار حذف كنند چنانكه در مثل قرانت و محج

م جئت پس صَلَّاهُ بَفَتْحِ بَاغْيِرِ الْفَتْحِ قَوْلُهُ لَفْظُ صَلَّى كِهْ اَزْ بَابِ تَفْعِيلِ

و بَغْيِرِ اسْتِعْمَالِ عَلَيِ اِسْتِ چُونِ مَعْدِي بِنَفْسِهِ سَوِيْ يَكُ مَفْعُولٌ كَرُوْدِ يَادُ و مَفْعُولُ و يَادُ

بِ مَفْعُولِ و دُوشَنِ بَاوْفِي و عَلَيِ اَيِدِ بَا كَلِمَةُ نَارِ كِهْ مَعْنِي اَتَشِ اِسْتِ سَتَعْمَلُ كَرُوْدِ مَعْنِي اَو

اَوْضَلُ مِيْ اَيِدِ يَا مَغْنِشِ اَشْوِيْ مِگَرُوْدِ كِهْ مَعْنِي دَر اَتَشِ بَرِيَانِ كَرُوْدِ آمَدِهْ اِسْتِ



**اقول** صلی ماخوذ است از صلوة که بمعنی نماز است و وعا از بنده و حرمت از

خدا و در دو بر رسول و فرشتگان و مغفرت و تنای نیکو و تعظیم و در دنیا با علا و ذکر و اهلها  
و دعوت و ابقای شریعت و در آخرت تشفیج او و راست و تضعیف اجرا و از جهات

خدا ی بر رسول صلی الله علیه و سلم و هو اسم یوضع موضع المصدر

یقال صلی صلوة لا تنصیة از آنکه صلوة اخصل است از تنصیة و تنصیة ناقص

و او ی که ماخوذ از صلوة و مصدر باب تفعل است بر وزن تفعل به معنی نماز گذاردن

و رحمت فرستادن و بر صطفی علیه الصلوة و السلام و در دو گفتن کذا فی القاموس

والصراح و منتهی الارباب و مدار الافاضل و از کتب لغات

مسطوره تقدیه آن مقید بحرف جر بالتصریح یافته نشده اما از محاورات و

استعمالات عرب چنین واضح میگردد که چون صلی بمعنی نماز گذاردن آید متعدی

بنفسه میشود کما قال الله تعالی و ذکر اسم ربّه فصلی و فلا صدق

و لا صلی و گاهی متعدی سوی مصدر کقول علیه السلام من صلی

صلواتا و استقبال قبلتنا الحدیث و گاهی متعدی سوی ظرف نحو

قوله علیه السلام انا صلی اللیل و اصوم النهار الحدیث

و گاهی بوسط فی کقول عمر بن ابی سلمة رأیت رسول الله صلی

الله عليه وسلم يصلي في توبه احد مشتلا به وگاه بواسطه  
 لام ففصل لربك واخر وچون بمعنی در و وگفتن بود تعدی آن بواسطه علی  
 اید کتوله علیه السلام من صلی علی مرة واحدة الحديث  
 و بلا توسط علی نیز چنانچه در بیان اول الخیرات آورده قوله علیه السلام  
 اعطاه الله بكل صلوة صلاتها فصر في الجنة قل ذلك وكثر  
 و در بسم الاذکار فی الصلوة علی سید البراهین و بیت مذکورست یا توسط یا چنانچه  
 و حدیث قدسی آمده فوعزتی و جلالی و وجودی و مجدی و ارتقا  
 لا عظیمه بكل حرف صلی به قصر فی الجنة یا بالام که بمعنی علی  
 کقول الشاعر نضلی للذی صلت قریش ای نضلی  
 علی الذی و چون بمعنی رحمت از حق تعالی مستعمل شود صله آن با علی اید کتوله  
 تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی و گاهی متعدی  
 بنفسی توسط حرف جر کما فی مورد الکلم اللهم صل وسلم رسولاً  
 مودوداً محمداً محموداً الخ و گاهی علی و مدخولش محذوف باشد چنانچه  
 جامی رح و قصیدة نسیه فرما یجزاک الذی عم جوداً و برآء و ارضاک  
 عنا و صلی و سلم و توصیایه ناقص باینکه محذوفش صلی است بمعنی در آتش انداختن

و مقیم گردانیدن در آن بریان کردن گوشت درست کردن عصا و چوب بانش آید  
 کذا فی القاموس والصرح و غیر هاپس چون بمعنی در آتش انداختن  
 و مقیم گردانیدن در آن ستمل شود بجا و اسطر حرف جر آید قطعاً مگر مفعول ثانی لفظ  
 نار یا سعیر یا مثل آن مذکور باشد یا محذوف بقریه کقوله تعالی فسوف  
 نصلیه ناراً و یصلی سعیراً و کقولهم صلی اللحم و یصلیه  
 ادخل النار و یدخل ایاها و چون بمعنی بریان کردن گوشت و غیر آن  
 آید تقدیرش بسوی مفعول ثانی بر با و فی و علی گردد و کما یقال صلیت اللحم  
 بالنار و فی النار و علیها ای شویته بالنار و فیها و علیها  
 و گاهی مفعول ثانی بقریه محذوف باشد کجاء فی الحدیث انه انی  
 بشاة مصلیة ای مشویه بالنار و این بحسب قرائن است فکیف  
 یظهر علی من لم یتبع المحاورات و لم یفرق بین الحسنات  
 و السیئات **قول** پس بموجب محاوره عرب که اصلاً کلمات عربیه را  
 بوجه من الوجوه از آن گزیری نیست در قول شاعر که صلاه گفته است تقدیر لفظاً  
 بعد آن کردن ضروراً و فاده یعنی صلاه النار بمعنی داخل النار یا صلاه فی النار بمعنی  
 اشواه فیها و معنی فارسیش بر تقدیر اول داخل کرد او را در آتش و بر تقدیر ثانی برپا

کرد و اگر تش **اقول** استعمال کنی و لفظ صلی از آیات و احادیث و لغات معتبره  
 و نسخ مندا و له به تحقیق در آمده تحریر یافت نظر بر آن لفظ صلی که جزوی از معنی آنحضرت  
 علیه السلام در مصراع قصیده بدانکه حرف حرفش از نسیم سعادت نسیم مع چمن آرای  
 دین مبین علیه الصلوٰه و التحیات الی یوم الدین چون گلزار نو بهار شکفته و لفظ لفظش  
 به نسیان فیض نشان لغت بحر رحمت ذوالجلال صلوٰه الله علیه بالحدود و الاصل  
 چون لآل شایوار آب و تاب گرفته بمعنی رحمت فرستادن بود و نه غیر زیرا که سیاق  
 و سباق کلام دال بر همین است علی الخصوص جائیکه معقب کرم انوار احداید و کریم دی  
 صلی الله علیه و سلم تجویض صلوٰه باشد و جمله سلم بر آن معطوف بود و ترجمه اش  
 بمصرع از دور و دوش خدا کند اگرام بگردد شود بخلاف قولک سیصلی ابالطلب  
 که در آن تقدیر نارضو نیست و معنیش سید خلقه نازا بود و لا غیر پس این سوء ادبی  
 لایبسی که ناشی است از تحریف لفظ صحیح بسوی محال غیر محمود و ترجمه آن بعکس قرآن  
 بمعنی خلاف مقصود از مقدرات عینی منسوبست بجانب معترض چرا که تقدیر ناز که  
 درین بیت قصیده لغتاً یا معنی و صراحه یا کنایه ممکن و متصور نیست تقدیر است  
 قطعه بشو حدیث الحمد یا کل الجسد بنگر تن حسود ازین نارسوخته است و  
 شد معنی یقیم علی نفسیه عیان و کونار و در خلال کلام فروخته است **قول**

بهر دو تقدیر از دم کفر است اگر بغير عمد گفته باشد پس تبديل خواهد کرد قائل آن اگر اطلاق  
 يا بد بران و اگر عمد گفته باشد کافر است و مرتد نفوذ بالله منه حتى يتوب  
 بلکه بعضی لا يقبل توبته جدا گفته اند **اقول** طرفه با جزئيت که معتبر  
 ناست قد رخو را منسوب بر اقم نموده معنی غير مقصود از راه افترا بتحریر آورد و قائلش را  
 در صورت عمد متصور خویش کافر گفته بحکم من اساء فعليه ما كسوت بدلول من  
 لعن لعن در بر کرد و زهی جسارت مفتری که اطلاق کفر بر صاحب اسلام نموده است  
 و در از این بین قم ساخت و حتی مبادرت او که باتباع هوای نفسانی نصیر قطعیه  
 و احادیث مصطفویه را نسیمیا کرده با انتساب کفر پر دخت بنا برین اقم اقم بخداست  
 علما علی مقام و فضلاهی ذوی الاحترام بعض آیات و اخباریکه در منع تکفیر مومن  
 وارد شده است عرضه میدقال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا  
 ضربتم في سبيل الله فقتلوا ولا تقولوا المن القى اليكم السلام  
 كنت مؤمنا تبغون عرض الحيوه الدنيا هرگاه ازین آیه کریمه اطلا  
 کفر کریمه سلام سلام گوید منبر باشد پس چگونه حکم به کفر صلو و سلام گوینده خیر  
 الانام علیه الصلو و السلام روا بود و قال مجده ان الذين قتلوا المؤمنین  
 والمؤمنات ثم یوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب عظیم



وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثٌ مِنْ

أَصْلِ الْإِيمَانِ الْكَفُّ عَنِ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا تَكْفُرُهُ بِذَنْبٍ لَا

تُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ بَعْلُ الْحَدِيثِ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ يَعْنِي كَافِرَ

مَدَانِ مُؤْمِنِي رَا بَارِئُكَابِ مَحْصِيَّتِ وَبِإِثْرِهِ مِثْرُ الْإِسْلَامِ سَبَبُ عَمَلٍ بِصَغِيرَةٍ بِأَشَدِّ

يَا كَبِيرَةٍ حَتَّى كُنْتَ بِخَوَارِجٍ وَمُعْتَرِلَةٍ هِيَ كَمُتَرَكِبٍ صَغَائِرَ رَا خَوَارِجٌ وَكِبَائِرَ مُتَعْتَرِلَةٍ

كَافِرًا وَنَدَّ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

إِنَّمَا رَجُلٌ قَالَ لَا خِيَةَ كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ بِمَا أَحَدُهُمَا تَفَقَّقَ عَلَيْهِ يَعْنِي

هَرِيسِكَةَ كَافِرٌ كَفْتُ بَرَاءَتِي مِنْ خُودِ رَاسٍ بِدَرْسَتِيكَ هَوَّجَ يَكْنِزُهَا بَيْنَ كَفْرِ بِسُوءِ يَكْنِزُهَا

إِذَا نَافَرُوا ابْنَ حَجَرٍ كُلِّ رَجُلٍ وَرِثَاتِ الْحَسَانِ نُوْشَتُهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا رَجُلٌ إِشَاعَ عَلَى رَجُلٍ كَلِمَةً هَوْنَهَا بِرِيٍّ يَشِينُهَا

بِمَا فِي الدُّنْيَا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَجْبِسَهُ فِي جَهَنَّمَ حَتَّى يَأْتِيَ

بِنَفَازِهَا قَالَ وَلَيْسَ بِخَارِجٍ يَعْنِي هَرِيسِكَةَ سَازُورِ كَسِي سَخْنِي رَا كَهْ: وَازَانِ

سَخْنِ بَرِي هِيَ تَامِصُوبَازُورِ وَرُونِيَاتُ هِيَ بِرِخْدَائِي تَعَالَى شَانَهُ كَهْ مَجْبُوسِ

كُنْدَاوَرِ وَرَجْهَنَّمَ تَامِخْ عَمْدَهُ بَرَا شُودِ أَلَكْسَازَانِ خُفْتُ حَالَا كُنْ نَسِيتُ أَنْ كَسَ بَرَانِدَهُ

وَفِي رَوَايَةٍ مِنْ قَالَ بِعُومِنْ بَعَالِيْسَ فِيهِ اسْكَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى



رَدَّ غَةَ الْخَبَالِ حَتَّى مَخْرَجَ مَا قَالُ وَلَيْسَ مَخْرَجٌ يَعْني هر گاه گفت و حق  
 مومن چیزیکه در نیت مقیم سازد او را خدا ایتعالی در زرد آب چشمان تا آنکه بیرون  
 آید از آنچه گفت حالا که نیت آنکس برانیده و جاء فی الحدیث حرَّم الله

مِنَ الْمُؤْمِنِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَعَرْضَهُ وَأَنْ لَا يَنْطِقَ بِهِ إِلَّا خَيْرٌ أَيْضَى  
 حرام نمود او و تعالی شانه خون مومن او مال و آبروی او را و مقرر ساخت که گفته  
 نشود و حق او مگر سخن نیک و امام نووی رح در کتاب او کار آورده قَالَ ابْنُ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ رَمَى مُسْلِمًا بِشَيْءٍ يَرِيدُ شَيْئَهُ جَسَدَهُ  
 اللَّهُ عَلَى جَسَدِهِ حَتَّى يَخْرُجَ مَا قَالُ يَعْني هر که شتم ساخت مسلمانی را  
 بچیزی باین راه که بد نام کند او را مقید سازد خدا ایتعالی بر پل جهنم تا آنکه او از  
 همدۀ گفته خویش بیرون آید فاعتبر وایا اولی الالباب اگر چه محرر است  
 و جواب این معامله که بعض حسد و هتساف و رجزای نعت شریف شده شعر  
 جامی می نویسد **مسلمان گویش اندر مکافات** و دروغی را از نیک بجز و رو

آما و رجزای قول مغتری حکیم حدیث نبوی کَاثِرٌ مِّنْ رَّجُلٍ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَ  
 لَا يَرْمِيهِ بِالْكَفْرِ إِلَّا أَزْدَدَتْ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبَهُ كَذَاكَ  
 رواه البخاری کفر او ثابت میگردد و فتنه خود بالله منه حتی یوق

توبه نَصُوحَةً **قَالَ** كُلُّ مَا حَرَّرَ وَاللهُ مَدْحًا؛ رُوحُهُمْ  
 صَارَ مَوْجِدَ الْكَرَمِ؛ أَسْأَلُ اللهَ أَحْكَمَ الْحُكَّامِ؛ هُوَ مُعْطِ الْمَرَامِ  
 لِلْعَالَمِ؛ أَسْأَلُ صَيِّغَةَ تَكْلِيمِ وَاللهُ مَوْصُوفُ أَحْكَمِ الْحُكَّامِ صِفَتِ مَوْصُوفٍ  
 بِاصْفَ مَفْعُولِ السَّأْلِ بِالْفِعْلِ وَاللهُ مَفْعُولُ وَحُكْمِ الْحُكَّامِ مُقَطَّوعٌ عَنِ الصَّفَةِ نَحْوِ الْحَمْدِ لِلَّهِ  
 الْحَمِيدِ بِالرَّفْعِ وَأَحْكَمُ الْحُكَّامِ مُقْتَبَسٌ مِنْ أَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ كَمَا أَنَّ تَعَالَى شَانَهُ فِي قُرْآنِ  
 مُجِيدٍ فَرَمُودِهِ بِهَرِگَاهِ نَاطِقِ قَصِيدِهِ أَزَلَّتْ رِسُولَ كَرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفَرَاغِ  
 يَافَتْ بِجَنَابِ بَارِي عِزِّهِ تَهْمِيدِ وَغَايَةِ حَضْوَرِ بَرُورِ نَوَابِ مَدْظَلَةِ الْعَالَمِ  
 لَا زَالِ شَمْسِ قَبْلَ طَالِعِهِ وَنَجْمِ أَمَالِهِ لَا مَعْلَةَ بِرِوَاغِ **قَوْلِهِ**

وَرَبِّ رَجْمَةِ مَصْرَعِ أَوَّلِ خُدَّايِ زَمَانَهُ نَوَاشِئَهُ وَخُدَّايِ زَمَانَهُ سَتَعْلَمُ نِسْبَتَ بَلَكِ مَوْرَثِ  
 كُفْرٍ قَائِلٍ كَرْدِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ **أَقُولُ** وَفِي مَرَكِبَاتِ إِضَافِي اِسْتِثْنَاءِ  
 اِسْتِثْنَاءِ اَلْكَوْنِ عَمَّا وَبَنْدَهُ زَيْدِ اِسْتِثْنَاءِ مَرَادِ اِزَانِ مَلَكُوتِ بُوْدِ اَلْكَوْنِ عَمَّا وَبَنْدَهُ  
 خُدَّايِ اِسْتِثْنَاءِ مَقْصُودِ مَخْلُوقِيَّتِ بَاشَدِ وَخُدَّايِ زَمَانَهُ بِمَعْنَى صَاحِبِ وَخُلَاقِ زَمَانَهُ اِسْتِثْنَاءِ  
 لَا غَيْرِ بَرِنِ فِیَاسِ خُدَّايِ عَالَمِ وَخُدَّايِ اَلْغَیْبِ وَخُدَّايِ اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ وَخُدَّايِ اَلْاَسْمَانِ  
 وَخُدَّايِ اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ وَخُدَّايِ اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ وَخُدَّايِ اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ  
 فَرَايِدِ چنانچه اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ وَخُدَّايِ اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ وَخُدَّايِ اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ  
 وَخُدَّايِ اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ وَخُدَّايِ اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ وَخُدَّايِ اَلْاَوَّلِ اَوَّلِ اِسْتِثْنَاءِ

در ترجمه بیت ۲۳  
 از خدای زبانه نمی خرابم  
 که عطا کند نفسا صد جا  
 ۱۳

سدی فرماید **ب**خام تو باد افلاک یار تو خداوند گیتی نگهدار تو ایضا  
 ولیکن خداوند بالا و پست و بعضی او را رزق برکن نیست و ایضا  
 بقدرت نگهدار بالا و شیب و خداوند دیوان و حسیب و ایضا  
 امر و زبار کست فالم و افتاد نظر بران عالم و الحمد خدای آسمان را و  
 کاخ تر بد را مد از و بالم و ایضا توانا است آخر خداوند روز و که  
 روزی رساند تو چندین مسوز و هرگاه خدای عالم و خدای گیتی و خدای  
 آسمان و خدای روز و امثال آن گفتن صحیح بود و اطلاق خدای زمانه  
 که در معنی عام تر از خدای روز است هرگز قباحتی نباشد علاوه اینکه در بعضی  
 زمانه است یکی از اسمای الهی است چنانکه در حدیث قدسی آمده که **لَا تَسْبُوا**  
**الذَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ وَرَبُّهُ** که معنی خداست با بعضی تخصیص و در قرآن مجید اکثر  
 استعمال شده همچو **رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَرَبُّ السَّمَوَاتِ**  
**وَالْأَرْضِ** و غیر ذلک پس اقتدای دلائل متین بزرگان دین بی شبه  
 صحیح و درست و یاده گونی مغتری سراسر خطا و بیجا نخود بالله من اقول  
 والله یجازیه باعماله **قول** در مصرع ثانی یا می معطی را کن به  
 حذف کردن هیچ وجه نیست **اقول** حذف ساکن اخیر که از خبر

و او ویای غیر ضمیر باشد در فواصل و قوافی و قفا و وصل الفظا و کتا به جائز است

بلکه حين ضرورت بمنزله واجب کقوله تعالى يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِيَ وَالْكَبِيرَ  
الْمُتَعَالِ وَاللَّيْلُ إِذَا سَنَّ الْقِيَّاسُ الدَّاعِيَ وَالْمُتَعَالِ وَشِئْرَ

کذا فی المراح والغایه پس درین مصرع جهت خوف عجم و تمیز کاتب

یای معطی حذف نموده شد **قال** اَکْرَمَ اللَّهُ حَاكِمَ الْأَسْلَامِ؛ وَ

عَظَاهُ مَرَامَهُ الْمُحْكَمُ **قول** بجای عطا می باید که عطا باشد که

و و مفعول را میخواند **اقول** معطی در اصل اعطی است از اعطاء که ابتدا

از باب افعال آمده همچو اشتق بمعنی ترسید و آلف از ان بنا بر انکسار و وزن حذف

شد نحو قول الشاعر؛ دِراهم غیر معد و دعطانی؛ عطاك

الله ملا غیر فان؛ و چنین حذف در بعضی کلمات باب افعال نظماً و نثراً

بنظر آورده چون حَسْتُ و أَحَسْتُ و رَأَحَسْتُ و نیز زیادت

حرف نحو اطَاعَ و اسْطَاعَ بفتح الهمزة کأراق و أهراق و در سبب

معلقه در شرح بیت رُبْرُقَتْ مَرَابِيعُ النُّجُومِ و صَابِغَاهُ؛ و دق الروا

جودها فرها مها؛ شارح گفته صابغها اصلها اصباغها و در غیر باب

افعال بیشتر نحو قوله بالخیر خیرات و ان شرفاً؛ و لا اری الا لشرّاً

انت؟ ایان کان عملهم شرا فجزا هم شروانی لا ارید الشرا  
 ان تشاء و منوم نشده که لفظ اعطاه بالکسر معترض نوشته که دام صیغه عربی است  
 یا بجای و چه معنی دارد **ع** خود غلط اما غلط انشاء غلط **قول** کما فی التحد

من اعان طالب العلم ولو بقیام واحد اعطاه الله تعالى اجر الف  
 شهید **اقول** فمن اذی طالب العلم باقلام متعدده  
 ما اعطاه الله تعالى اجر الف شهید **ام** الف قاتل الله علی کل  
 شیء **قول** سواى این مجرورش عطا به صیغه ماضی نیامده است بلکه

مصدر یک عطا آمده است از باب افعال است نه مجرور زیرا که گاهی مصدر با افعال  
 بروزن فعال آید کما فی شمس العلوم اعطاء عطاء **اقول** **طر**

تر اینکه معترض عطا را که فعل با فاعل و مفعول جمله گردیده است ماضی قرار داده و بر  
 مصدریت عطاء از باب افعال دعا کرده حال آنکه عطاء اسم است بضمی و ش  
 نه مصدر بلکه مصدر ش اعطاء بروزن افعال آمده کذا فی القاموس و

الصراح و زعم نموده که گاهی مصدر افعال بروزن فعال آید و این دعوت  
 غلط صریح از آنکه کثر ائمه نحو و صرف نفی این زن ازین باب کرده اند بدین وجه در قوله  
 انبت الله نباتا حسنا تقدیر انبت الله نباتا حسنا نموده



و آنچه از شمس العاظم نقل کرده دال بر مصدیت آنست زیرا که عطاء امیرست عمل بجای

مصدق چون صلوة **قال** له اسم الرسول والكرار؛ لهما صار

للعلو علم؛ عكسه دام الامر الحکام؛ عمره طال مکرم العالم؛

مادع الامر عطاء الله؛ مع ما کرم لک کرم؛ پوشیده مباد که ناظرین

قصیده لفظ امر را که مشتق از امر است و صنعت غیر منقوط و غنی که بر روی از نام ذاتی

است و صنعت حروف منقوط و امیر که از مشتق منه امر مأخوذ است غیر آنها نظر بر تناسب

معانی و اقصای صنایع تخلص قرار داده بناء علیه قصیده عربیه غیر منقوطه امر تخلص

آورده **قول** درین صریح مراد از امر امیر گرفته و کیف یکون الامر امیرا

**اقول** اسم فاعل موضوع می باشد برای چیزی که معنی مصدری و روایات آنچیز

من حیث الحدوث قائم بود و صنعت شبه موضوع برای انصاف چیزی بطریق بود

اگر چه نفس الامر حادث و عارض بود و این معنی برای ترجمه امر با امیر مانع و منافعی نیست

علاوه اینکه در مختصر معانی نوشته و اسم الفاعل بمعنی الثبوت نحو المولود

والکافر و العالم و البجاهل انتهی ازینجا است که در حقیقت و حافظ و قید

و قادر و علیم و عالم و مجید و مآجد که موازن امیر و امر اند هرگز نبایدست نیست

چرا که بنائیه حدوث و صفات باری تعالی شان ممکن در تصور نباشد و در وسط النجوم



صفت مشبّهة ولا یجی صیغة منها علی زنة فاعل عند الجمهور

خلا فالابر مالک فانه اثبت مجيئها علی زنة فاعل متسکا

بقولهم ظاهر العرض وجائل اللون وساهم الوجه انتهى

فكيف لا يكون الامر امیر الا عند من جعل الغنى غنيا

**قول** سواي این قبا حنیکه در عطاءه ذکر کرده ایم نیز در اینجا موجود است \*

**اقول** جوابیکه بوجاه حسن مشیر داده ایم نیز در اینجا عائد است ربنا لا

تزعقلو بنا بعداذهدکینتنا وهب لنا من لدنک رحمة

انک انت لوهاب وصل وسلم علی سیدنا

وشفیحناعجل بالقائم مقام محمودا

والوصحبه الی یوم الحسبا

**مترن کتاب**

نقول عبارات صداقت اشارات ونقوش فصوص

علمای مدراس حضرتها اللہ تعالی عن الاولیاس کلکته وغیره

**مطابق اصول**

محرره قدوة العلماء الاعلام عمدة الفضلاء الکرام

عظم

تصحیح  
مسلک این سائله فرائد است  
مطلع انما بعبارات واولیاس  
عن علامه در موقوفه واولیاس  
طریق تفهیم امکان دارد  
در است



کتابه قاضی محمد ابو بکر حافظ عبدالقادر عفی الله عنه



مرقومه غطریف انجم، عریف اعظم، صاحب الشرف  
و البتحر مولوی اعظم الملک بہاؤ داور مت مکرم

بمذہب الاجوبہ صحیحہ تراویع تراویع المعترض \* ومن شک فیہا فلیرجع الی کتب علوم العربیہ  
کتابه العبد العاصی محمد انور الدین عفی الله عنه



مرقومہ محقق افضل، مدقق اکمل، ابلغ الفضلاء، مولوی  
شیرین بخاری بخاری افضل الشعراء، ضاعف مکرم

فدا اصحاب من اجاب کتبہ محمد حسین الہراق

مرقومہ  
ابن جالب  
تواضع عرض متفق  
بر کتبک کہ درین باب  
بجای نایبوی کتابی  
علوم عربی

مرقومہ  
بدرستیکر بر کتاب  
مرکب باب داد و داشت



مکتوبہ علامہ جلیل، فہامہ نبیل، خضر حشر شرمہ معقولات، مولوی  
محمد حیات، مدرس کلان مدرسہ اعظم نواب کرناٹک لطف

هذه الاجوبة لدفع الشبهات المذكورة كافية \* وقطع الاوامام الفخرية القاصرة وافية \*

کتابہ العبد المذنب محمد حیات عفا اللہ تعالیٰ عنہ



مسطورہ علامہ شہیر، فہائمہ کیر، جہینا ہر مولوی غلام قادر

کشت شفق

٤٦  
فقد رمن زين عروس كلامه بكل التفتيح والتشريح \* وجلباها على منصفه التوضيح والوجيه  
الصحي

کتابہ العبد الفقیر غلام قادر عفی عنہ

رقم نموده مقام لبیب؛ علاّم اربیب؛ چہند سن یکتا؛ مولو  
سید مرتضیٰ؛ مدرس و مدرسہ اعظم نواب مرحوم کرناٹک

و فرست عطا فرست

اینجا ایستاده بودم و در آنجا  
نشسته بودم و در آنجا  
ایستاده بودم و در آنجا  
نشسته بودم و در آنجا

۶  
شماره  
برای خلافت نیکوئی و خلافت  
نیکی است  
کلام خود را بنویسید  
کردن و نسخ کردن و  
ساختن و ادراک و بحث و  
جلوه و توضیح

هذا الاجوبة المسعوده على اعتراضات المردوده صحيحة معقولة

۱۲۵۱ الضم  
سند مر

رقم زده فاضل کرم؛ عالم محترم؛ فهائمه نحریر؛ مولوی حاجی سید  
غلام دستگیر؛ شاگرد استاد المحققین بقیت رافته

القصيدة الفصيحة المصنوعة بريئة عن اعتراض المعارض وجواب القائل لرد  
الاعتراضات صحيح معقول عند ذوي الالهام وقلة بضاعة علم المعارض ثابت لدى

اہل الکمال

کتابخانه خادوم العلماء و العلما

کتابخانه علامہ

تحریر کردہ عالم نحریر عارف جیسٹ فیضیت آئین مولو  
عاجی امام الدین مدرس سوم مدرسہ اعظم نواب  
مرحوم کرناٹک زادو داد ۵

هذه رسالة نافعها جامعة لدقائق العلم وغوامضها \* كاشفة لحقائق الحكم ونفائسها \*

است ۱۲ منته  
بای و در دوده - و صوفی  
این جوابی است که  
شماره ۱۲

۶  
 این قصیده فیضی است  
 شکر است از اعجاز  
 مستحق است از اعجاز  
 مستحق است از اعجاز  
 مستحق است از اعجاز  
 مستحق است از اعجاز  
 مستحق است از اعجاز  
 مستحق است از اعجاز

این رساله ایست که از  
مجامع ریاضیه علمیه  
پیشینان و کنونیان  
از دانش کیهانیه



مختوم لا جوتہ سوالات المتعرض \* مکتبہ تکریمات المتعرض \* سیف قاطع  
للخصم العنید \* لیس طائفر ولا نذیر \* خادم طلبا حق الیقین حاجی امام الدین



تسطیر نمودہ سید عجمیل فقیہ عیدین فاضل لودھی

مولوی سید محمد شوری امت خلعتہ

هذا الرد على اعتراضات المتعرض الذي اعترض على القضية

العربية النعتية العجبية صحيح

کتبہ سید محمد شوری

رسیم کردہ اکرم علماء افخم فضلا حاوی فروع

واصول مولوی حکیم محمد قدرت سول تلمیذ ارشد

مولانا قاضی ارتضیٰ علی خان مرحوم داوست عاطفتہ

ما اجاب الفاضل المحقق \* والعالم الدقی \* المولوی محمد عبد الغنی خان بہادر بابرک

اللہ تعالیٰ فی علو فضلہ \* علی اعتراضات المتعرض الذي اعترض على القضية

العربية الغريبة فهو صحيح ولا ريب فيه \* ومن شئ عليه فليرجع الى الكتب العربية

و شال است بر جوات سوالات  
مختوم لا جوتہ سوالات المتعرض \*  
مکتبہ تکریمات المتعرض \* سیف قاطع  
للخصم العنید \* لیس طائفر ولا نذیر \*  
دادم طلبا حق الیقین حاجی امام الدین

ش ج ۱۰  
ابن ادب با غرضهای بسیار  
افترض کرد بر قصید و عجمیل  
نعتیاد مرصع است

ش ج ۱۱  
ما اجاب الفاضل المحقق \* والعالم الدقی \*  
المولوی محمد عبد الغنی خان بہادر بابرک  
اللہ تعالیٰ فی علو فضلہ \* علی اعتراضات المتعرض الذي اعترض على القضية  
العربية الغريبة فهو صحيح ولا ريب فيه \* ومن شئ عليه فليرجع الى الكتب العربية



وفاقی کو ملا دودہ شریف  
است در جواب - و این جواب  
دیند و حج کنند و نظایر آنست  
علیه علی افضل الصلوة و علی  
السلام

والفارسیه \* المکتبه فی الاجوبه \* و هذا الجیب مدح لخير الانام عليه وعلى آله افضل  
التحية واكمل السلام والله تعالى اعلم بالصواب  
کتاب خادم الطالب احکیم محمد قدرت رسول الصفوی عفا الله عنه



مکتوب نموده فاضل ثقیف ؛ صاحب تصانیف  
شہیر آفاق ؛ مولوی سید احمد مشتاق ضاعفت محبت

هذا الرد الصحيح والجواب الصريح موافق للعقائد اهل السنة والجماعة \* ومقبول عند ذوي  
البلاغه والصناعة \* والمعرض خالف الجمهور من العلماء الاعلام \* وذهل عن الحق  
ومال عن الدين الاسلام \* نفوذ بالله منه حيث اعترض على القصيدة الصريحه  
الغيبه بالاولى \* وخالف الانصاف \* وتبع طريق الحسد والعناد وتقلد اهل الغرض  
والفساد بالاعتساف \* ونسى الحديث الاثر ياب من الكفر من الاحاديث  
الصحيحه بلا توجيه \* وصار مصداق من حفر بئر الاخيه فقد وقع فيه \*  
کتاب سید احمد مشتاق نور اللهی \*

مسطور کرده عالم عریف ؛ فاضل شریف علی قید

۱۲  
در جواب  
این کتاب در جواب  
عقائد اهل سنت و جماعت است  
و برگزیده از صاحبان  
بلاغت و صنعت  
که مخالفان سید احمد مشتاق  
و که اشتقاق را در کتاب  
و مناجات از وی جایز است  
که در قصیده ضاعفت محبت  
خلاف انصاف - و مولوی  
نموده حسد و دشمنی را و  
تقلید کرده اهل غرض و  
از بی ادبی و توجیه که  
صبر و صبر و صبر  
و شک افتادن از حق و  
بدعت و بدعت و بدعت

در جواب  
در جواب  
در جواب

ازلی مولوی سید علی برادر عباس علی خان مرحوم

جاگیر دار اُدگیر مدوقاره

بدالد صیح لاریب فیہ



لایع

عمره قدوة العارفين زبدة السالكين محقق علوم باطن  
وظاہری مولوی صاحب پیران شاہ قادری کثر ارشادہ

جواب اعتراضات صحیح است و موافق عقائد سنت و جماعت و اعطی اللہ المحیب  
جزاء الخیر بجا و سید المرسلین رحمۃ للعالمین نبینا و شفیعنا محمد بن المصطفیٰ صلی اللہ

علیہ وآلہ وسلم

عبد البادی محمد مہدی القادری عفا اللہ عنہ

مرسوم کردہ کہف العلماء شیخ العرفاء جامع فنون و فضائل  
مولوی حکیم شاہ زین العابدین بائل وراثت مشیختہ

ہذہ الاجوبہ صحیحہ و مکلفیۃ لروایۃ الایہام اللہم احفظنا من تکفیر اہل الاسلام و محمد

ارتسام الظنون و الخیالات والا و ما م

۱۳  
محمد حسین  
این دو صحیفہ  
دران اسب

۱۴  
محمد حسین  
عطا فرما و خدا تعالیٰ جواب  
دہندہ را جزا و جزیم بزرگی  
سوار رسولان رحمت عالم  
میخیزد و شفیق کاکہ محمد مصطفیٰ  
است صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

۱۵  
محمد حسین  
این جوابیا صحیح است و آقا  
کنندہ برای توبہ است  
بار خدا یا نگہدار از اشتباه  
کفر و نودن بسوی اہل صلاح  
بجو و انقاش گناہا و جہاں  
و دہم ہا

کتاب الفقیر الجاہل المدعو بنین العابدین المائل

شهادة قادری  
زین العابدین

05

رقم نموده حبر حبیله فاضل بنیل متبع شرع مصطفوی؛  
مولوی حافظ غلام محمد الدین صفوی؛ برادر مولانا قاضی

ارتضا علی خان مخفوفت مولاتہ

جواب اعتراضات صحیح است \* حافظ غلام محی الدین الصفوی

سبطی کرده اوع الفضل الافصح القراء صاعد معارج تکریم  
مولوی حافظ محمد عبد الحکیم خطیب اول مسجد والا جاہی

بقیہ نود و

مَلَا الرُّدَّ عَلَى اعْتِرَاضِ الْمُعْتَرِضِ الَّذِي اعْتَرَضَ عَلَى الْقَصِيدَةِ  
الْعَرَبِيَّةِ الْمَرْقُومَةِ فِي نَعْتِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ شَيْخِ  
الْمُذَنَّبِينَ سَيِّدِ نَاوُوكَا مُحَمَّدِنَ الْقَائِمُ مَقَامًا عَمُودًا أَحْمَدُ  
الْحَمْدُ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِ نَاوُوشِيعِنَا وَمَوْلَا مُحَمَّدٍ  
وَالْأَبِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَصَحْبِهِ الْمَاجِدِينَ



۱  
 این دعا عرض فرمود  
 عرض کرد بر حسب  
 فرمودند است  
 خاتم نبیا رسولان  
 تبارک و تعالی  
 و صاحب این مقام  
 فرموده است در مقام  
 و در دو سلام که  
 بعد از آن

کتابه حافظ غلام محی الدین المعروف به محمد عبدالحکیم

مستور نموده اقدم العابدین؛ خطب الفاضلین؛

حبر ارشد؛ مولوی حافظ غلام احمد؛ خطیب ثانی مسی

والاجای دام خوصه

هذا الرد العجیب المنفع \* الجانع لبدائع الصنائع \* على اعتراضات العترض

على القصيدة النعتية البليغة صحيح وحق

هذا ما كتبه غلام احمد غفر الله ذنوبه



بسم

مرقوم ساخته فاضل اریب؛ عالم ادیب؛ سعید کونین

مولوی حافظ میر تصدق حسین؛ شاگرد مولوی حافظ

قدرت علی مرحوم بنسبه ملک العلماء مغفور ضاعف

ما اجاب هذا التحریر الدقی \* والتریف الحق \* فهو حق بالقول \* ومطابق للقول

والاصول \* واحسن عند العلماء الفحول \* \* \*

کتابخانه کبیری آل سول الثقلین عبدعاصی تصدق حسین

این کتاب در قفسه کتب  
مطالعه و تحقیق  
مستور است

این کتاب در قفسه کتب  
مطالعه و تحقیق  
مستور است



عه

رسم نوده اجود القراء اسعد الفضلاء جبراهيم مولوى  
حافظ محمد عبد الكريم امام مسجد امير النساء بكت موهبا

بدره الاجوبة صحيحة مقبولة ليس لاحد ان يشك فيها بعد التوجيه الصحيح موافقا لاعتقاد

السنن البهاية والعلوم المتقنة والمحققة  
كتبه محمد عبد الكريم غفر عنه وعن ائلافه



يعه

مرقوم نوده جبراهيم واعظ اريب ماهر علوم مشهور  
مولوى حافظ محمد غوث تلميذ مولانا جمال الدين احمد

مغفور واووم توفقه

هذه الاجوبة المعتبرة على الاسئلة الضعيفة صحيحة

معقولة

كتبه معصيت لوث حافظ غلام محمد غوث عفا الله عنه

مجموعه  
ابن جوياسي  
تبرك الله  
بعد توفيقه  
ابن سنت  
شعور

مجموعه  
ابن جوياسي  
تبرك الله  
بعد توفيقه



مستطوره فاضل حاذق واقف حقائق حمید دارین مولوی  
حکیم محمود حسین شاگرد مولوی محمد جعفر تلمیذ مفتی یوسف علی خان صاحب

کثرت حذاقته

ما اجاب هذا القائل لدفع الشبهات الذكورة فهو صحيح  
کتبه العبد العاصی محمود حسین مہکری غفرلہ



تحریر نموده صاحب جودت جامع لیاقت جبر اسعد  
مولوی سید محمد شاگرد مولوی مفتی محمد تاج الدین صحت

مرحوم و فر اخلصہ

المحبب نصیب سید محمد عفا اللہ عنہ

مکتوب ساخته طلبیتین فاضل حق گزین حاذق  
بی یمن مولوی حکیم سید جید حسین بختی و فاقہ

هذا الرد الصحيح \* على صريح \* لا ريب فيه \*

کتبه خادم العلماء حکیم محمد حمید حسین  
غفرلہ

۲۲  
کتاب جامع  
برای در کردن  
در کار کتب  
۱۲

۲۲  
کتاب جامع  
برای در کردن  
در کار کتب  
۱۲

۲۲  
کتاب جامع  
برای در کردن  
در کار کتب  
۱۲





بفصل الخطاب \* بل من ادنى خصائصه شفاعته الامم \* محمد بن المصطفى صلى الله عليه  
وسلم \* وفي مناقب اصحابه الخلفاء \* واكره وساير اصحابه الرحاء \* رضوان الله تعالى عليهم \*  
مشتملة على صنائع البلاغة \* ومحمودة على بدائع الفصاحة \* وحجج بالغة على صفاء  
عقيدة الصافية \* ووثيقة كالملة لحسن خاتمة العافية \* بسم الله المنان \* عن طوق  
الحدثان \* بالجمعية وتوسيع البضاعة \* واتباعه الله على الطريقة المحقة اهل السنة و  
الجماعة \* وموافقة لاعلال الصرف والنحو وبرية عن السهو واللغو \* ومبراة  
عن سوء الادب والخطا \* ومحررة عن الميل الى البدع والهوى \* ومطابقة  
لتقواعد العقائد والاصول \* وضوابط المعقول والمنقول \* ويتلقاها العلماء الخويل  
بالقبول \* واجوبته على اعتراضات المعترض صحيحة كافية لدفع الشبهات الواهية \*  
وحجج وافية لرد التاويلات الطاغية \* وحوالات لا تباث لتعصب المعترض  
برأيين ساطعة \* واسناده لرغم انف اهل الاعتساف والفساد وقطع  
رقاب صواحب البغي والعناد سيف قاطعة \*  
لتب فاقدة البضاعة قليل الاستطاعة اضعف عباءة الله المنين تراب  
اقدام علماء الدين محمد جمال الدين عفا الله عنه

رقم نموده منبع فضائل : مجمع فواضل : صاحب المجدد

التفاخر؛ مولوی مفتی حاجی فضل علی خان بجا در زاد فضل

اجوبہ مصدّر الصدّ کہ لاریب فیہا است \* حکم ننگانِ نیام و حسام و خاجر

و عود الصلیب و صلیب و ارد

مفتی حاجی فضل علی خان بجا در صدر این پیشین اضلاع سلیم و تکجری

و کوثر یال و تکلیکوت و ترچاپلی و غیرہ



سطر کردہ اریب مخم؛ لبیب مکرم؛ جبر لدعی؛ مولوی

شیخ محمد قادری قانہری؛ داومت خلعتہ

و لله در هذا النظم المادح و نظمہ البدیع \* مع شرحہ الواضح

الصیح الرفیع \* ولقد احسن و اصاب \* واستحق للاجر و

جزیل الثواب \* عند الملك الوهاب \* وعند الممدوح

مفتی حاجی فضل علی خان بجا در زاد فضل  
اجوبہ مصدّر الصدّ کہ لاریب فیہا است \* حکم ننگانِ نیام و حسام و خاجر  
و عود الصلیب و صلیب و ارد  
مفتی حاجی فضل علی خان بجا در صدر این پیشین اضلاع سلیم و تکجری  
و کوثر یال و تکلیکوت و ترچاپلی و غیرہ

مفتی حاجی فضل علی خان بجا در زاد فضل  
اجوبہ مصدّر الصدّ کہ لاریب فیہا است \* حکم ننگانِ نیام و حسام و خاجر  
و عود الصلیب و صلیب و ارد  
مفتی حاجی فضل علی خان بجا در صدر این پیشین اضلاع سلیم و تکجری  
و کوثر یال و تکلیکوت و ترچاپلی و غیرہ

صلوات الله وسلامه عليه تكاثرت المدائح في مدح  
 احمد وعسى هو يجيهم اذ النعل زلت فاركان الامر كذلك  
 فلا يكثر من تجاسر وتعصب وما تناصر ومن طالع  
 هذه الابيات وتامل معانيها يجدها ملوكة بجواهر المعاني  
 وبدائع المثاني كما لا يخفى على من له ادنى مسكة في  
 هذا الفن والله يمدى من يشاء الى صراط مستقيم  
 كتبه محب خير البرية صلى الله عليه وسلم ومن  
 يمدحه محمد بن ابي بكر القاهر القادر  
 الفنان الشافعي توطنا وطريقة وتعلما ومذهبا كان الله  
 له ولوالديه



اعني

نوشته فاضل جليل عالم نبيل الحرمي بالشكر والحمد لله  
 حافظ ابراهيم شافعي فنان وفوت صديق  
 هذه القصيدة البليغة الحميدة منسكزة بلا لى البهية  
 من البلائع ومنظره بجواهر السنية من الصنائع وشعر

رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلامه عليه  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 في مدح احمد بن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب  
 بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

۴۹  
 ابن قصي طيف بسموته  
 نظم استرگوبرای شرف  
 از نوادر  
 بجوار نوادر صانع  
 شرح

الصبيح الفصح للفاضل الخزيه المولوى محمد عبد الغنى خان بهما  
 المتخلص بالامير جامع للعلوم والفنون \* وخازن لاهى  
 دُرر المكنون \* وما سمعنا فى هذه الايام ناظماً افصح الكلام  
 مثله \* وما رأينا فى تلك البلدان شاعراً مغبوط الاقران  
 نحوه \* بارك الله تعالى فى توسع صدره \* وصعد  
 معارج قدره \* فنقول قد تجاسر المعترض واعتسف  
 وما تمنع النظر وانصف \* **نشعر** كل العداوة قد  
 ترجى امر التهاة الاعلاوة من عاداك من حسد \* ونشهد  
 حسبه لله ان هذه الرسالة صحيحة لا شبهة فيها  
 كتبه **حافظ ابراهيم** بن سليمان الشافعي  
 الفنانى غفر الله القوى المنان لمسا ولا سلافها  
 محرره صدر شريعت غراء امام طريقت بيضا اكرم  
 علماء زمان \* قاضى شاه نواز خان امير عظمته  
 قد صدر اليه من مدراس هذا الرتبة المقبول \* فوجد  
 صحيحاً جامعاً للعلوم موافقاً للفروع والاصول

من فضله آن تاليف كرده  
 حافظ خانى شير مولوى محمد  
 عبد الغنى خان بهادى  
 بابير جامع علوم وفنون  
 است - وخرينه دارى كرامت  
 ارشادى كنون - در شيبه  
 درين اورنگار تاليف را  
 فضيلت شريعت غراء  
 شير محمد بن جلال شير  
 محسن و بهادى تاليف  
 بركت و بهادى تاليف  
 و مستند شير ابراهيم  
 در درجه و درجات و در درجه  
 ميگوييم بر آيد و در درجه  
 رايى خود و در درجه  
 و انصاف شير ابراهيم  
 ابيد ز دانش ابراهيم  
 و در درجه و درجات  
 قوت و در درجه و درجات  
 خدايى و در درجه و درجات  
 شك نيست در آن  
 در  
 در درجه و درجات  
 از در درجه و درجات  
 به باقى تاليف صحيح و جامع  
 به علوم و موافق فروع  
 و اصول است



کتبه قاضی شاہ نور خان عفا اللہ عنہ



ایک

مرسوم مقتدای فضلاء و پیشوای علماء و مقبول بارگاه  
لم نزل و مولوی مفتی کرم علی اوت کرمتہ

ما قال المجيب موافق للحديث والكتاب \* فمن تخلف  
عنه فهو مورد لشدة العتاب  
كتبه العبد المذنب



مرقومه فاضل احمل عالم افضل لائق التكریم بمولود  
عبدالرحیم ضاعف قدره

مترجم  
انجمن گفت جواب دیننده  
طابق حدیث کتاب الفقه  
است - و بر سر مخالفان  
از ان پس از آن  
خسری کتاب است ۱۲



ما اتجابهذا الفاضل الجيب \* التحرير الدقيق الاريث \* حق  
 من كتبه عبد الرحيم مدرس غفر الله له

مسطوره نخبه اهل فضيلت \* زبده علماء ملت \* جبر  
 المعنى لوزعى \* مولوى محمد حسن علمى رشاؤ

جاء الحق وشرهق الباطل  
 كته خادم علماء دين مصطفى



لا

مكتوبه عارف حقائق \* كاشف دقائق \* اسعد  
 علماء دين \* مولوى سعد الدين \* كثر سداوه

قد صرح ما ثبت في هذه الرسالة \*



ص

قمر زده كاشف معقول \* واقف منقول \* صاحب  
 العز والتكين \* مولوى نظام الدين \* وركماله

مدرسه  
 اتجابهذا الفاضل  
 جاب وبنده - وعالم  
 كنز وادام حق است

مدرسه  
 بايد حق ودين  
 باطل

مدرسه  
 بدستگاه  
 مايت شده دين نامه

بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُبِينِ \*  
 كَتَبَ الْعَاصِي مُحَمَّدُ نِظَامُ الدِّينِ غُفَرَانَهُ وَلَا فَرْقَ بَيْنَهُ  
 تَسْطِيرُ كِرْوَهُ عَرِيفٍ مَكْرَمٍ بِخَرِيرِ مُفَحِّمٍ فَاضِلٍ مُجِدِّ  
 مَوْلَايَ عَلِيٍّ أَحْمَدٍ دَاوَمَ مَجْدُهُ  
 ذَلِكَ الْحَقُّ لَا شُبْهَةَ فِيهِ



تَحْرِيرُ نَمُودَةِ عَالِمٍ مَدْقٍ فَاضِلٍ مُحَقِّقٍ صَاحِبِ  
 مَنَاقِبِ جَلِيِّ مَوْلَايَ ضَا عَالِيٍّ تَقِيٍّ أَكْرَمِهِ  
 هَذِهِ الرِّسَالَةُ النَّافِعَةُ صَيِّحَةُ  
 الْعَبْدِ الْعَاصِي مُرْضَا عَلِيٍّ غَفِيغُهُ



مَرْقُومِ نَمُودَةِ مُعَدِّنِ فَضْلِ مُخْزَنِ عَدْلِ مَاهِرِ  
 غَوَامِضِ مَعْنَوِيٍّ مَوْلَايَ أَحْسَانَ عَلِيٍّ دِهْلَوِيٍّ  
 دَامَ أَحْسَانُهُ  
 بِذَلِكَ الرَّؤُوسِ صَيِّحٌ وَحَقٌّ \*

این استحقاق را بر او دارند

در این استحقاق

این استحقاق را بر او دارند

این استحقاق را بر او دارند

کتابخانه غلام العلماء احسان علی دہلوی  
مستطوره لائق التبجیل؛ الحرری بالتفضیل؛ جامع فضا  
باطنی و ظاہری؛ مولوی محمد فضل اللہ قادری زاد فضلہ

استاذ الحق احمی بالاتباع  
کتابہ الرأبی رحمۃ الباری محمد فضل اللہ قادری



للعه

تحریر کردہ قرم مکرم؛ حیر محترم؛ مقبول کونین؛ مولوی  
حیدر حسین؛ ضاعف وقارہ

ہذہ الاجوبہ صحیحہ  
حیدر حسین لاہوری



بہر شادابی قصید لغت  
شد جوانھا فیض شرح  
از دم انشای قطاعہ سن ان

ترجمہ  
ابن حق نژاد ارشد  
برای پیری کونین

ترجمہ  
ابن جابا حاجت  
اس

ترجمہ

غَمْرُ الْمَجَانِ نَظْمٌ لَا فَوْزَ

عَنْ رَأْسِ الْأَجْرِ عِلْمُ الْأَنْظَمِ

قطعہ تاریخ شریعہ نظم گفت

تیرگردون تختیہ سخن

خان ماوراء النہر

تہ کردہ زانوی خودیش شش ہارس بلاغت

کفای قصه و نعت از فکر عالم خود

ہر لفظ و معنی آں با آں و تاس جواب

بقا قف نفا ساله جود دشت سر زلفه

سلاطین و اشراف

حکایت اعظم فصیح

خداوند عزوجل

نظام لغت و خط

شمس الدین و سعید بنی عظم

سبح ان میر و سپدیروست

عَدَّ نَظْمَهَا الْأَمِيرُ فِي الْمَدْحِ

غَارُ الْأَوَّاحِ غَبِيَّةُ النَّجَّارِ

الملكه زهيره فخر صائت

میر محمد علی حسینی شافعی

کرم در علوم مثلث استوار ما هر آمد

سحان بکیت و خون طیف قاصد

و صف کای طحشر بر خلة خلا بر آمد

از کوی طبع صاف و چشم ناطق آمد

گفتہ جواب شاہ: رزق پریشہ خدا و آید

قوله افضا وص

قریش الخ

کے لئے مشکل غایت

لہذا ہم کو اس سیٹ پر

کروا علیہم سیرت سیر

لہذا جو شخص بھی جان سیر